

اینکه ژاندارمری، خانه نیری را زیر نظر گرفته بود. خدابنده، پس از رسیدن به روستای محل سکونت نیری، پس از درگیری مسلحانه با ژاندارمها اسیر می‌شود. افراد گروه جنگل با شنیدن صدای تیراندازی از کوه پایین می‌آیند و در شامگاه ۱۹ بهمن، پس از تصاحب یک اتومبیل کوچک در جاده به سیاهکل می‌روند. هدف گروه، حمله به ژاندارمری بود. در این حمله موجودی سلاحهای پاسگاه که شامل ۹ قبضه تفنگ و یک قبضه مسلسل بود به غنیمت گرفته می‌شود. معاون پاسگاه و فرد دیگری کشته می‌شوند. گروه جنگل، بدون تلفات به ارتفاعات برمی‌گردد ولی ژاندارمها هادی خدابنده را که اسیر شده بود، همراه رئیس پاسگاه به رشت می‌برند.

از فردای آن روز «تیم جنگل» به محاصره نیروهای مسلح درآمد. طی عملیات نظامی که تا ۱۸ اسفند به طول انجامید، چریکها تا پایان یافتن مهمات و آذوقه، به مقاومت ادامه می‌دهند. چند روز بعد، چهار تن از آنها دور از دید نظامیان و ژاندارمها برای تهیه خوراک از جنگل بیرون می‌آیند و به خانه یک کشاورز پناه می‌برند. روستاییان با اطلاع از حضور چریکها در آنجا، خانه را محاصره می‌کنند. صفائی فراهانی برای مردم حرف می‌زند و هدف و آرمانهای چریکها را از اقدام به نبرد مسلحانه شرح می‌دهد. چند تن از روستائیان خواستار آزادی آنها می‌شوند ولی کدخدا و سپاهی دانش روستا، مردم را از کمک به آنها برحذر می‌دارند و آنها را از مجازاتی که در انتظارشان است می‌ترسانند. سرانجام، چریکهای مسلح، بی‌آنکه برای آزادی خود به اسلحه متوسل شوند، تسلیم می‌شوند. مدتی بعد، ژاندارمها و مأموران ساواک سر می‌رسند و آنها را دستگیر می‌کنند و به تهران می‌فرستند. سرنوشت بقیه چریکها، که در جنگل متواری شده بودند، تا چهل و هشت ساعت بعد روشن می‌شود؛ دو تن با انفجار نارنجک، خود و چند تن از افراد نیروهای مسلح را نابود می‌سازند. سه تن دیگر، گرمسینه و فرسوده به اسارت درمی‌آیند. بدین ترتیب از دسته ۹ نفری جنگل ۷ تن اسیر می‌شوند. در مجموع از افراد تیمهای ۳۳ نفری جنگل و شهر، ۱۷ تن دستگیر گشتند. از این عده ۱۳ تن به حکم دادگاه نظامی در تاریخ ۲۷ اسفند ۱۳۴۹ تیرباران شدند. پنج تن از افراد گروه جنگل که در عملیات شرکت نداشتند، صبح روز ۱۸ فروردین ۱۳۵۰ سرتیپ فرسیو، دادستان اداره دادرسی ارتش را در تهران ترور کردند.^۲

۲. تاریخ مبارزات مردم ایران؛ حقایق درباره جنبش جنگل و حماسه سیاهکل از انتشارات سازمان

در بهار ۱۳۵۰ چریکهای فدایی خلق، در اولین اعلامیه‌ای که مخفیانه منتشر کردند، ضمن اشاره به عملیات سیاهکل و ترور سرتیپ فرسیو، آمادگی خود را برای ادامه مبارزه با رژیم اعلام نمودند. در این اعلامیه گفته شده بود:

«هرجا ظلم هست، مقاومت و مبارزه هم هست [...] ما، فرزندان انبوه زحمتکشانی هستیم که در طول صدها سال با افشاندن خونشان به ما یاد داده‌اند که چگونه می‌توان به آزادی و زندگی شرافتمندانه دست یافت [...] مبارزه چریکی شروع شده است. در تبریز چریکها به یک پاسگاه کلانتری حمله کردند و یک قبضه مسلسل به غنیمت گرفتند [...] در سال گذشته بیش از ۴۰ بانک در سراسر کشور، خصوصاً در تهران توسط چریکها مورد حمله مسلحانه قرار گرفت و میلیونها تومان پولی که از مردم ما دزدیده شده، مصادره شد و مورد استفاده مبارزه انقلابی قرار گرفت [...] یورش قهرمانانه چریکهای از جان گذشته به پاسگاه سیاهکل در گیلان بار دیگر به روشنی تمام نشان می‌دهد که مبارزه مسلحانه تنها راه آزادی مردم ایران است. ما چریکهای فدایی خلق با حمله به پاسگاه کلانتری قلپک و اعدام فرسیوی جنایتکار نشان دادیم که راه قهرمانانه سیاهکل را ادامه خواهیم داد...»^۳

هرچند حمله مسلحانه چریکهای فدایی خلق به سیاهکل به شکست انجامید، ولی این اقدام به لحاظ اولین جنبش چریکی و مسلحانه علیه رژیم کودتا از اهمیت تاریخی خاصی برخوردار است، زیرا در اوج اختناق پس از قیام ۱۵ خرداد و به دنبال سرکوب همه احزاب و گروههای سیاسی، چند جوان مصمم، فداکار و از جان گذشته، با امکانات ناچیز و در شرایط دشوار، قد علم کردند و با قیام مسلحانه، رژیم کودتا را تکان دادند. بدین سان در تاریخ مبارزات مسلحانه پس از کودتا از واقعه سیاهکل و روز ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ (۸ فوریه ۱۹۷۱) به عنوان سرآغاز جنبش چریکی یاد می‌شود.

رژیم شاه، که در برابر واقعه سیاهکل سخت غافلگیر شده بود، به تعقیب و نابودی چریکهای فدایی پرداخت. دستگاه تبلیغاتی دولت، آنها را ملحد، خرابکار، عوامل حزب توده، آلت دست سازمان آزادیبخش فلسطین و دشمنان انقلاب شاه و مردم معرفی کرد.

→

چریکی فداییان خلق ایران، صفحات ۱۶ تا ۲۴ و جمع‌بندی سه ساله، حمید اشرف، انتشارات نگاه،

۱۳۵۷، صفحات ۹۵ تا ۱۰۱.

۳. همان کتاب، صفحات ۲۳ تا ۲۵.

پس از پیاده شدن طرح ادغام و ایجاد سازمان چریکهای فدایی خلق در فروردین ۱۳۵۰، تیم انتشارات آن نیز، ضربه خورد.^۴ دو تن از اعضای تیم (سلاحی و نابدل) هنگام پخش اعلامیه سیاهکل دستگیر و کشته شدند. در همین اوان اولین بمب سازمان در انجمن ایران و آمریکا منفجر شد. روز ۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۰ بانک خیابان آینه‌هاور به تصرف چریکها درآمد. در همین ماه، اشرف دهقانی و بهروز دهقانی دستگیر شدند. در خرداد ماه اسکندریکی دیگر از فدائیان ضمن درگیری خیابانی به هلاکت رسید. در نیمه دوم مرداد ضربه دیگری به تیمها وارد گردید؛ مسعود احمدزاده، مناف ملکی، مجید احمدزاده و حاجیان در برخورد مسلحانه با پلیس دستگیر شدند. بدین ترتیب در نیمه اول سال ۱۳۵۰ مأمورین ساواک و پلیس طی چند فقره برخورد مسلحانه با چریکها، بیشتر رهبران و کادرهای درجه اول سازمان را دستگیر کردند و یا به قتل رساندند. با این حال، از خطر جستگان، به مبارزه ادامه دادند و با جذب افراد جدید، سلولهای تازه‌ای در تهران، تبریز، رشت، گرگان و انزلی ایجاد و دو نشریه با نامهای ۱۹ بهمن و نبرد خلق مخفیانه منتشر کردند. در سالگرد واقعه سیاهکل، اعتصابات و تظاهراتی، هرچند کوچک، در دانشگاه تهران ترتیب دادند. عملیات مسلحانه از قبیل دستبرد به پنج بانک، قتل دو مأمور ساواک، بمب گذاری در سفارتخانه‌های انگلیس، آمریکا، عمان، دفتر مرکزی تلفن و تلگراف بین‌المللی، دفتر هواپیمائی، انجمن ایران و آمریکا، قرارگاه پلیس در تهران، تبریز، گرگان، مشهد و آبادان، از جمله اقدامات چریکهای فدایی خلق به شمار می‌رود. در اواخر سال ۱۳۵۴ مبارزه بین چریکهای فدایی و رژیم شاه، به بن‌بست رسیده بود. کمیته ساواک و پلیس موفق به شکار عده قابل توجهی از چریکها شده بودند؛ تبلیغات علیه «ملحدین تروریست» به اوج شدت رسید. دولت به بهانه ریشه کن ساختن «خرابکاران» ناآرامیهای دانشگاهها و مدارس عالی را به نحو چشمگیری مهار کرد. هرچند چریکهای فدایی ضربه‌های سختی متحمل شده بودند ولی این نکته را به اثبات رساندند که رژیم، به رغم ادعاها و تبلیغاتش، آسیب‌پذیر است. از سوی دیگر، موفق شدند تلفات خود را با جذب افراد جدید، ترمیم کنند، به دشمن ضربه وارد سازند و با انجام چند عمل قهرمانانه، توجه مردم را به خود جلب نمایند. با همه این احوال، پس از پنج سال ستیز بی‌امان، هنوز نتوانسته بودند مشعل انقلاب را برافروزند.

۴. اعضای تیم انتشارات چهارتن بودند: پویان، نابدل، سلاحی و اشرف دهقانی.

برای چاره‌جویی و رفع بن‌بست، مباحثات فراوانی در زمینه استراتژی آینده، بین رهبران، کادرها و افراد به‌عمل آمد. سرانجام سازمان چریکهای فدایی خلق ایران انشعاب کردند و به دو بخش تقسیم شدند؛ اکثریت، رهبری حمید اشرف را که تا هنگام مرگش در سال ۱۳۵۵ اصرار به ادامه نبرد مسلحانه تا قیام توده‌ها داشت، پذیرفت. جناح اقلیت خواستار متوقف ساختن نبرد مسلحانه و بسط فعالیتهای سیاسی، بخصوص در میان کارگران کارخانه‌ها و نیز، نزدیک شدن به حزب توده ایران بود.

در اواسط سال ۱۳۵۵ اقلیت با عنوان «گروه منشعب از سازمان چریکهای فدایی خلق وابسته به حزب توده ایران» اعلام موجودیت کرد و «فدائیان منشعب» شناخته شد.^۵ از آن پس فعالیت چشمگیری از دو گروه که سلاحهای خود را حفظ کرده بودند، مشاهده نشد. با شروع انقلاب سال ۱۳۵۷، فدائیان بار دیگر ظاهر شدند، ولی در ایجاد حرکت مردم و برپایی تظاهرات ضد رژیم پهلوی، نقشی نداشتند. در برخوردهای مسلحانه روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن، با حمله به پاسگاههای پلیس و پادگانهای نظامی پیشگام بودند و اسلحه و مهمات زیادی به چنگ آوردند و در نقاط مختلف مخفی کردند.

درباره اقدامات سازمان فدایی خلق (اکثریت و اقلیت) پس از پیروزی انقلاب و شیوه برخورد آنها با دولت موقت و رژیم جمهوری اسلامی ایران، در کتاب دیگری، به تفصیل بحث خواهیم کرد.

بخش چهارم سازمان مجاهدین خلق ایران

بنیانگذاران

سازمان مجاهدین خلق ایران، در شهریور ۱۳۴۴ به وسیله سه تن از اعضای نهضت آزادی ایران؛ محمد حنیف نژاد، سعید محسن و علی اصغر بدیع زادگان پایه گذاری شد. اگر چریکهای فدایی خلق، بیشتر سابقه همکاری با حزب توده یا جناح رادیکال جبهه ملی را داشتند، مجاهدین عموماً از جناح مذهبی جبهه و نهضت آزادی ایران بودند. هنگامی که سران نهضت آزادی، پس از محاکمه در دادگاههای نظامی، دوران محکومیت خود را در زندان طی می کردند، بنیانگذاران سازمان مجاهدین، خبر تشکیل سازمان را به سران نهضت اطلاع دادند.^۱

هر سه تن پایه گذاران اصلی سازمان، دانشجوی دانشگاه تهران بودند. حنیف نژاد متولد ۱۳۱۷ از تبریز، وابسته به یک خانواده متوسط بازاری بود. ابتدا به جبهه ملی و انجمن اسلامی دانشجویان، سپس به نهضت آزادی پیوست. در تظاهرات بهمن سال ۱۳۴۱ دانشجویان دانشگاه در مخالفت با فرماندوم شاه دستگیر شد و مدت هفت ماه در زندان بود. در سال ۱۳۴۲ در رشته مهندسی ماشینهای کشاورزی فارغ التحصیل شد. آنگاه به خدمت سربازی رفت و دوره وظیفه را با درجه افسری، در تهران و مرکز توپخانه اصفهان به پایان رسانید. در این موقع به اتفاق یاران خود، سعید محسن و علی اصغر بدیع زادگان به مطالعه و بررسی درباره ایجاد یک سازمان مخفی و فراهم ساختن زمینه برای مبارزه مسلحانه پرداخت که نتیجه آن سازمان مجاهدین خلق ایران بود. آیت الله سید محمود طالقانی بنیانگذاران سازمان مجاهدین را به عنوان مسلمانان راستین معرفی می کند و آنها را بسان گوهرهایی می داند که در تاریکی درخشیدند و راه جهاد را گشودند. شاگردان مؤمن و دلداده مکتب قرآن بودند.^۲ آیت الله

۱. ناصر حریری؛ مصاحبه با تاریخ سازان. گفتگو با مهندس عزت الله سحابی، انتشارات نوکا، صفحه ۱۸۶.

۲ و ۳. گوهرهایی که در تاریکی درخشیدند؛ حنیف، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۰، صفحات ۷ و ۸.

سید مرتضی شبستری، آیت الله مرتضی مطهری و آیت الله دکتر بهشتی و... کسانی بودند که در جلسات آنها شرکت می کردند و هرکدام در تأیید و در تجلیل از آنها مطالبی نیز بیان داشته اند. دکتر علی شریعتی در ستایش از حنیف نژاد می گوید: «... ای خصم ستمگر، یار مظلوم، ای مجاهد مسلمان، ای حنیف نژادی که از طواف عشق، سعی آب، منزل آگاهی و خودآگاهی... باز می گردی...»^۲

سعید محسن در سال ۱۳۱۸ در یک خانواده از قشر متوسط مذهبی در زنجان تولد یافت. در سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ ضمن تحصیل در دانشکده فنی دانشگاه تهران، در جبهه ملی و نهضت آزادی فعالیت کرد. چند بار به زندان افتاد که دومین آن به عنوان عضو کمیته دانشجویان نهضت آزادی در شب اول بهمن ۱۳۴۰ در جریان یورش پلیس به دانشگاه بود. در سال ۱۳۴۰ در رشته تأسیسات دانشکده فنی فارغ التحصیل شد. سعید محسن ۱۸ ماه خدمت وظیفه انجام داد که نیمی از آن را با درجه افسری در جهرم گذرانید. مدتی به کار آزاد مشغول بود. در همین اوان با حنیف نژاد و دیگر دوستان، به امر سازماندهی گروه مجاهدین اشتغال داشت و تا هنگام دستگیری در شهریور ۱۳۵۰ به فعالیت سیاسی ادامه داد.

علی اصغر بدیع زادگان در سال ۱۳۱۷ در اصفهان متولد شد. دوره دبیرستان را در تهران گذراند، سپس در دانشکده فنی، در رشته شیمی مشغول تحصیل گردید. در دوران تجدید فعالیت جبهه ملی دوم و نیز در نهضت آزادی با مسائل سیاسی آشنایی پیدا کرد. پس از پایان دوره دانشکده فنی، به خدمت سربازی رفت و مدت نه ماه در کارخانجات اسلحه سازی خدمت کرد و بعد در همانجا استخدام شد. وی برخلاف دیگر دوستانش در تظاهرات سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ شرکت نکرد. مدتی در دانشکده فنی استادیار شیمی بود. در مرداد ۱۳۴۹ از سوی سازمان به فلسطین رفت و در پایگاههای الفتح آموزش چریکی فرا گرفت و پس از پایان کار به طور مخفی با مقداری اسلحه به ایران بازگشت و تا زمان دستگیری (شهریور ۱۳۵۰) از رهبران فعال سازمان مجاهدین خلق بود.

پس از ایجاد هسته مرکزی سازمان در تهران، گروه بنیانگذار هفته ای دو بار به طور منظم جلساتی ترتیب دادند و به بحث و گفتگو در زمینه استراتژی و برنامه های آینده پرداختند. در سخنرانیهای مسجد هدایت و ارشاد شرکت کردند. با جوانان تماس گرفتند. افراد تازه ای را جذب کردند. سلولهای کوچکی در شهرستان قزوین، تبریز، مشهد، اصفهان و شیراز ایجاد کردند. گروه اصلی در زمینه تاریخ، مذهب، تئوریهای انقلابی، نظیر

انقلابهای روسیه، چین، کوبا، الجزایر و تاریخ گذشته ایران، بخصوص تاریخ انقلاب مشروطه، انقلاب جنگل، جنبش ملی شدن صنعت نفت مطالعه کردند.

کار روی قرآن، نهج البلاغه و سایر متون مذهبی را به عنوان اساس تفکر و اندیشه خود، و نیز مطالعه کتابهای راه طی شده، ذره بی انتها و عشق و پرستش را در برنامه خود قرار دادند.

کتاب اقتصاد، پول برای همه، مزد کارگر، تضاد و درباره عمل اثر مائو، دولت و انقلاب و چه باید کرد؟ نوشته لنین، چگونه یک چریک باشیم، چگونه می توان کمونیست خوبی بود اثر لیو شائوچی، جنگ چریکی تألیف چه گوارا، دوزخیان روی زمین از فرانکس قانون الجزایری، کتاب استراتژی نبرد چریکی در شهر، نوشته آبراهام گیلن، انقلاب در انقلاب از ژریس دبری و دیگر کتب انقلابی را مطالعه و بررسی کردند. پس از دو سال بحث و گفت و شنود، در سال ۱۳۴۷ با تشکیل کمیته مرکزی^۴، تصمیماتی در زمینه ساختار تشکیلاتی، ایدئولوژی و آموزشی، بدین شرح اتخاذ گردید:

الف) تشکیل گروه ایدئولوژی، برای تهیه و تدوین متون ایدئولوژیک و بحثهای مربوط به آموزش کادرها؛

ب) تشکیل گروه روستایی برای شناسایی وضع روستاهای ایران، بررسی نتایج برنامه اصلاحات ارضی، مشخص کردن بافت اقتصادی - اجتماعی روستاها و روشن کردن زمینه های سیاسی - مبارزاتی در آن؛^۵

ج) تنظیم برنامه آموزشی با توجه به تراکم برنامه های مزبور و اجرای آن در کوتاه مدت؛

د) تشکیل خانه های «تیمی» به منظور تسهیل ارتباط نزدیک با افراد در زمینه آشنایی با مسائل آنها و نیز تقویت روحیه و انضباط افراد.

۴. کمیته مرکزی دوازده عضو داشت؛ محمد حنیف نژاد، سعید محسن و بدیع زادگان، بنیانگذاران اصلی، و محمود عسگری زاده، عبدالرسول مشکین فام، علی میهن دوست، احمد رضائی، ناصر صادق، علی باکری، محمد بازرگانی، بهمن بازرگانی، مسعود رجوی، دیگر اعضای کمیته مرکزی بودند.

۵. مسئول این گروه عبدالرسول مشکین فام بود. وی با مسافرت به نقاط مختلف کشور و آشنا شدن از نزدیک با وضع روستاها و مسائل روستایی، نتیجه تحقیقات خود را در جزواتی تحت عنوان «تحلیل روستایی» در اختیار سازمان قرار داد.

ایدئولوژی

تیم ایدئولوژی شامل نه تن بود؛ شش تن از کمیته مرکزی و سه تن دیگر از فعالان سازمان.^۶ رهبری تیم را محمد حنیف نژاد و علی میهن دوست عهده دار بودند. سازمان در آغاز، ایدئولوژی «اسلام» را به عنوان تئوری راهنمای عمل خود، در امر مبارزه ضد امپریالیستی انتخاب کرد. بنیانگذاران سازمان در توجیه این انتخاب می‌گویند: «یکی از مهمترین کارهای سازمان، پرداختن به تدوین ایدئولوژی اسلام و زدودن زنگارهای قومی و طبقاتی از دامن آن است [...] سازمان چه به اتکاء ایدئولوژی توحیدی خویش و چه بر مبنای جمع‌بندی تجربیات تاریخی به این نتیجه می‌رسد که ایدئولوژی اسلام و بالاخص مکتب تشیع، جای ویژه‌ای در فرهنگ مردم دارا می‌باشد و سنتهای انقلابی و مبارزاتی تشیع، در بسیج توده‌های مردم برای مبارزه می‌تواند نقش بارزی ایفا کند.»^۷

تیم ایدئولوژی برای آموزشهای سازمان، تحت عنوان «متدلوژی» مطالعه کتابهای «شناخت»، «امام حسین»، «تکامل»، «راه انبیاء»، «راه بشر» و «نهج البلاغه» و «تفسیر سوره‌های انفال، توبه، محمد (ص)» را توصیه کرد. در ادامه کار گروه، تحلیلی از تاریخ اسلام بعد از پیامبر و به‌طور خاص، قیام امام حسین صورت گرفت که بعداً به کتاب «امام حسین» مشهور شد. احمد رضایی در امور تحقیقاتی این کتاب نقش مهمی ایفا کرد.

ایدئولوژی اسلامی، با معیار توحیدی تا شهریور ۱۳۵۰ و آغاز دستگیریها، به عنوان هویت ایدئولوژیک سازمان مجاهدین رعایت می‌شد و در آموزشها، نشریات، دفاعیات و اعلامیه‌های سازمان ملحوظ می‌گردید. در عین حال برخی از متون مارکسیستی به منظور استفاده افراد از تجارب علمی و اجتماعی مورد مطالعه قرار می‌گرفت.^۸

۶. شش تن اعضای کمیته مرکزی تیم ایدئولوژی: حنیف نژاد، محسن، عسگری‌زاده، میهن دوست، بهمن بازرگانی و رجوی و سه تن دیگر: رضا رضائی، حسین روحانی و تراب حق شناس بودند.

گفتنی است که ۱۵ تن اعضای کمیته مرکزی و تیم ایدئولوژی در سنین ۱۷ تا ۲۷ سالگی بودند. به استثنای دو تن، همگی از دانشگاه فارغ‌التحصیل شده بودند؛ ۶ تن فارغ‌التحصیل دانشکده فنی، سه تن کشاورزی و دو تن دانشکده بازرگانی (نه تن مهندس) و از این عده ۱۲ تن از خانواده‌های طبقه متوسط مذهبی و بازاری بودند.

۷. شرح تأسیس و تاریخچه سازمان مجاهدین خلق ایران، انتشارات سازمان، ۱۳۵۸، صفحات ۴۴ — ۲۲.

۸. تحلیل آموزشی بیانیه اپورتونیست‌های چپ‌نما، انتشارات مجاهدین خلق ایران، ۱۳۵۸، صفحه ۳۵.

روحانی و حق شناس، که از فعالان سازمان بودند، ایدئولوژی مجاهدین را با صراحت و روشنی توضیح می‌دهند و می‌گویند: «منظور اصلی ما ترکیب ارزشهای والای مذهب اسلام با اندیشه علمی مارکسیسم است... ما معتقدیم که اسلام راستین با تئوریهای تحول اجتماعی، جبر تاریخ و نبرد طبقاتی سازگاری دارد.»^۹

یکی از نشریات مجاهدین، که در اوایل انقلاب انتشار یافت، درباره تلفیق تئوریهای اسلام با مارکسیسم نوشت «ما به فلسفه مارکسیسم، بخصوص در مورد الحاد، می‌گوییم «نه» ولی به اندیشه اجتماعی، بویژه تحلیلهای آن درباره فئودالیسم، کاپیتالیسم و امپریالیسم می‌گوییم «آری»».^{۱۰}

کار در روستاها

پس از اجرای برنامه اصلاحات ارضی و نتایج ناشی از آن، بررسی و تحقیق دقیق از وضعیت روستاها و زندگی روستاییان، با توجه به اهمیت نقش طبقه کشاورز در مبارزات خلق ضرورت داشت. بدین منظور، گروه روستایی با مسئولیت عبدالرسول مشکین‌فام تشکیل شد. گروه با مسافرت به چند منطقه، مخصوصاً غرب کشور و آشنا شدن با وضع روستا و مسائل روستایی، نتیجه تحقیقات خود را در چند جزوه تحت عنوان «تحلیل روستایی» در اختیار سازمان قرار داد تا در تدوین استراتژی، مورد استفاده قرار گیرد. گروه در تحلیل اوضاع کشاورزی در یکی از جزوه‌ها تحت عنوان «روستا و انقلاب سفید» بدین نتیجه رسیده بود که اصلاحات ارضی، توان انقلابی جامعه کشاورزی ایران را کاهش داده است و انقلاب آینده، به احتمال زیاد در شهرها آغاز خواهد شد.^{۱۱}

تدوین استراتژی

در اواخر سال ۱۳۴۷ سازمان مجاهدین خلق ایران، پس از سه سال کار در زمینه ساختار

۹. مصاحبه با حسین روحانی و تراب حق شناس؛ پیکار، شماره ۷۹ (سوم نوامبر ۱۹۸۱).

۱۰. سازمان مجاهدین؛ تاریخچه جریان کودتا و خط کنونی سازمان مجاهدین خلق ایران، ۱۳۵۷، صفحات ۱۰

تا ۱۲.

۱۱. ریشه‌های گزینش مجاهدین، اطلاعات ۲ و ۲۰ سپتامبر ۱۹۸۱.

تشکیلاتی، مطالعه و بررسی انقلابات، شناخت نسبی از جامعه ایران و نیز تدوین برنامه‌های آموزشی و تشکیل خانه‌های تیمی، برای شروع عملیات مسلحانه، به تنظیم و تدوین استراتژی خود پرداخت. بدین منظور، شانزده تن از کادرهای بالای سازمان در گروه‌های چهار- پنج نفری در مدتی بیش از هشت ماه به مطالعه و بحث پیرامون مسائل استراتژیکی پرداختند و نتیجه بررسی و تحقیقات خود را زیر عنوان جمع‌بندی بحث‌های استراتژیک تسلیم سازمان کردند. خلاصه طرح مزبور که از شیوه مبارزات انقلاب کوبا و چین نشأت گرفته بود، بدین شرح عنوان گردید:

(۱) ایران زیر سلطه غرب، بویژه امپریالیسم آمریکایا قرار دارد، اقتصاد آن تحت کنترل بورژوازی وابسته است و رفورم ارضی، مناسبات اقتصادی حاکم را از سیستم بورژوا- مالک به سیستم بورژوازی وابسته، تبدیل کرده است.

(۲) رفورم اصلاحات ارضی به رغم اینکه به طور واقعی صورت نگرفته و مناسبات استعمارگرانه را از بین نبرده، به طور تاکتیکی از بروز پتانسیل انقلابی در روستاها جلوگیری می‌کند.

(۳) رژیم ایران یک رژیم پلیسی است، یعنی اینکه قدرت و ثبات سیاسی اش ناشی از عملکرد و سلطه نیروهای امنیتی و ساواک است که از طریق CIA و اینتلیجنت سرویس هدایت می‌شوند.

(۴) به علت فشارهای طبقاتی و جریان‌ات مبارزاتی، آگاهی خلق ایران به نقطه‌ای رسیده است که دیگر گروه پیش‌تاز نیازی به شناساندن چهره و ماهیت واقعی رژیم ندارد؛ هرچند بایستی با عملیات و تبلیغات و آموزش‌های سیاسی مناسب در جهت هرچه عمیق‌تر کردن این آگاهی حرکت کرد.

(۵) برای توده‌ای کردن مبارزه و شکستن سد یأس و ترس، باید با شکستن جو پلیسی، ثبات سیاسی رژیم را از بین برد. چنین کاری، تنها در پرتو عملیات مسلحانه امکان‌پذیر است.

(۶) سازمان با اتکاء به ایدئولوژی «توحیدی» خویش و نیز بر مبنای تجربیات تاریخی، بدین نتیجه می‌رسد که «ایدئولوژی اسلام» و بالاخص مکتب تشیع، مقام خاص و ویژه‌ای را در فرهنگ مردم ایران دارد و سنت‌های انقلابی و مبارزاتی تشیع، در بسیج توده‌های مردم می‌تواند در امر مبارزه نقش بارزی ایفا کند.

(۷) رژیم در پناه رفورم ارضی، تشکیل خانه‌های انصاف، شرکتهای تعاونی روستائی، شرکتهای سهامی زراعی، ادغام روستاها و ایجاد شرکتهای واحدهای کشت و صنعت، توانسته به یک کنترل سیاسی - نظامی در روستاها دست یابد. درواقع نقطه ضعف خود را، به‌طور تاکتیکی در روستاها از بین برده، لذا شروع مبارزه بایستی از شهر صورت گیرد و تنها در شهر امکان از بین بردن ثبات سیاسی رژیم و توده‌ای کردن مبارزه وجود دارد. مرحله بعدی مبارزه، بردن آن به روستا و انتخاب مناطق استراتژیک، با توجه به شرایط و موقعیت مناسب جغرافیایی در مناطق روستایی است.

(۸) ایجاد ارتش آزادیبخش خلقی و توده‌ای در روستا و ادامه جنگ چریکی تا پیروزی نهایی.^{۱۲}

تغییر ساختار تشکیلاتی و سازندگی

در بهار سال ۱۳۴۷ تغییراتی در ساختار رهبری و تشکیلاتی سازمان به عمل آمد. کمیته مرکزی به کادر مرکزی تبدیل شد و تعداد اعضای آن به ۱۶ تن رسید که ۱۲ تن آنها اعضای کمیته مرکزی سابق بودند.^{۱۳} در اواسط همان سال تیمهای انتشارات، لجستیک، اطلاعات و ارتباطات برای تدارک فعالیتهای مسلحانه ایجاد شد. با حذف تیم روستایی، بدین نتیجه رسیدند که نبرد مسلحانه در شهرها مناسبتر از روستاهاست. سلولهای کوچک دو نفره، به سه نفره تبدیل گردید. هر سلول یک گروه بود. گروهها، به‌طور عمودی با یکی از اعضای کادر مرکزی ارتباط داشتند و در خانه‌های تیمی زندگی می‌کردند. اعضای گروه از بازاریان و نهضت آزادی کمکهای مالی می‌گرفتند.^{۱۴} این نوع کمکها به مجاهدین، موجب گردید که برخلاف فداییان مارکسیست، از ابتدای کار برای تأمین هزینه‌های خود، به بانکها دستبرد نزنند.

۱۲. شرح تأسیس و تاریخچه سازمان مجاهدین خلق ایران؛ صفحات ۲۷ و ۲۸.

۱۳. حنیف نژاد، محسن، بدیع‌زادگان، عسگری‌زاده، مشکین‌فام، میهن‌دوست، احمد رضائی، صادق، باکری، محمد بازرگانی، بهمن بازرگانی، رجوی به اضافه روحانی و رضا رضائی، اعضای تیم ایدئولوژی. دو نفر دیگر به نامهای X و Y شناخته نشده‌اند. این دو، قبل از دستگیری دسته‌جمعی گروه، از سازمان کناره‌گیری کرده بودند. در تحقیقاتی که در زمینه شناسائی این دو تن به عمل آوردیم معلوم شد که یکی از آنها نصرت‌اله نیک‌بین با نام مستعار «عبدی» بوده است.

۱۴. مصاحبه با تاریخ‌سازان، صفحه ۱۶۸.

مجاهدین در زمینه ارتباط با شخصیت‌های مذهبی و ملی فعال بودند؛ با سران نهضت آزادی ایران که در زندان بودند، ارتباط داشتند. مسجد هدایت پایگاه اصلی و فکری آنها بود. با دکتر علی شریعتی درباره مسائل سیاسی و مذهبی به گفتگومی‌نشستند و افکار و نظریات خود را، با عقاید وی بسیار نزدیک و هماهنگ می‌دانستند، تا جایی که برخی دکتر شریعتی را الهام‌بخش مجاهدین می‌دانند. به هر حال، تأثیر افکار و عقاید شریعتی روی مجاهدین، هرچه باشد، این نکته مسلم است که شریعتی، با ایراد سخنرانی‌های شورانگیز و پخش آثار و نوشته‌های جالب خود، در ارائه سیمای واقعی اسلام تشیع و شهادت و نیز بیداری جوانان و برانگیختن شور انقلابی جوانان رادیکال در ایران نقش بسزایی داشت. حسینی‌ه ارشاد و انجمن حجتیه و انجمن‌های اسلامی دانشجویان به خاطر جذب جوانان مذهبی، زمینه‌های خوبی برای عضوگیری مجاهدین بوده‌اند.

ارتباط با سازمان الفتح

سازمان برای کسب آموزش سیاسی - نظامی، با سازمان آزادیبخش فلسطین و بخش نظامی الفتح، ارتباط برقرار کرد. در فروردین ۱۳۴۹ دوتن از مجاهدین به «قطر» رفتند و با یکی از نمایندگان الفتح که از بیروت آمده بود، ملاقات و در زمینه اعزام اعضای سازمان مجاهدین به عمان و آموزش آنها در اردوگاه‌های نظامی مذاکره به عمل آوردند. در اواخر خرداد ۱۳۴۹ هشت تن از مجاهدین با مدارک جعلی از راه دوبی به ابوظبی رفتند و پس از تهیه گذرنامه، به دوبی مراجعت کردند. سه تن دیگر، عازم بیروت شدند و به دوتن دیگر که یکی از تهران و دیگری از پاریس به بیروت رفته بودند، ملحق شدند. پیش از عزیمت گروه اول به لبنان، چند تن دیگر از مجاهدین به افرادی که در دوبی بودند ملحق شدند تا از آنجا به بیروت پرواز کنند، ولی شش تن از آنها، به علت سوءظن پلیس دستگیر و زندانی شدند. مقامات شیخ‌نشین خبر بازداشت آنها را به مقامات وزارت خارجه ایران اطلاع دادند.

هواپیماربایی

سازمان مجاهدین خلق در تهران پس از اطلاع از دستگیری افراد خود، سه تن را به دوبی می‌فرستد. افراد مزبور ضمن تماس با زندانیان مطلع می‌شوند که به زودی آنها را تحویل مقامات امنیتی ایران می‌دهند و با هواپیما به تهران می‌برند، زندانیان نیز از این خبر آگاه می‌شوند.

افراد اعزامی از تهران، پس از اطلاع از تاریخ تحویل زندانیان به مأمورین ایرانی و نیز تاریخ پرواز آنها به تهران، برای خود بلیط تهیه می‌کنند. اسلحه کمری، بتزین و مواد ناپالم و انفجاری را نیز از پیش آماده کرده بودند. روز ۱۵ آبان ۱۳۴۹ زندانیان با دستبند، به فرودگاه برده می‌شوند و هواپیما در ساعت مقرر به مقصد تهران پرواز می‌کند. سرنشینان هواپیما، گذشته از خلبان، کمک‌خلبان و میهماندار، نه تن افراد سازمان مجاهدین، دو مسافر پاکستانی، یک مسافر ایرانی و مأمورین مسلح دویی بودند.

ده دقیقه پس از شروع پرواز، یکی از مجاهدین با استفاده از اسلحه کمری خود، سرپرست پلیس دویی و مأمورین او را مجبور به تسلیم شدن می‌کند. دیگر زندانیان نیز با گرفتن کلید دستبند، دستهای خود را باز می‌کنند. خلبان و کمک‌خلبان تسلیم می‌شوند و کنترل هواپیما در اختیار مجاهدین قرار می‌گیرد و به بغداد برده می‌شود.

در فرودگاه بغداد، مأمورین دولت عراق، که نسبت به این هواپیماربایی ظنین شده بودند و آن را حيله گری ساواک می‌دانستند، مجاهدین را بازداشت و شکنجه می‌کنند. پس از چند هفته، زندانیان به نماینده سازمان الفتح تحویل و از آنجا به بیروت برده می‌شوند و در یکی از پایگاههای شمال لبنان، به دیگر مجاهدین می‌پیوندند. گفتنی است که ساواک یک سال بعد از هویت هواپیماربایان و تشکیل سازمان گروه چریکی، آنهم نه مجاهدین، آگاه شد.^{۱۵}

همزمان با فعالیت مجاهدین در دویی، برای عزیمت به لبنان، هفت تن دیگر از افراد سازمان در مرداد ۱۳۴۹ از تهران به اردن رفتند و در پایگاه چریکهای فلسطینی در آن کشور، آموزشهای نظامی و چریکی فرا گرفتند.^{۱۶} در فروردین ۱۳۵۰ چهار تن از مجاهدین آموزش دیده با چند قبضه مسلسل سبک و مهمات به ایران برگشتند. دو تن دیگر در مراجعت در فرودگاه بیروت هنگام بازرسی بدنی و کشف سلاحهایی که با خود داشتند، دستگیر شدند. بین سالهای ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۷ تعداد سی تن از مجاهدین برای آموزش جنگهای چریکی به اردوگاههای نظامی سازمان آزادیبخش فلسطین اعزام شدند ولی «سیا» در گزارشهای خود تعداد این افراد را بیشتر برآورد می‌کرد؛ منابع دیگر غربی،

۱۵. اطلاعات، ۲۶ دیماه ۱۳۵۰.

۱۶. این هفت تن افراد گروه اعزامی به اردن بودند: بدیع زادگان، رضا رضایی، باکری و مشکین فام، حق شناس، رجوی، محمد بازرگانی.

این تعداد را چند صد تن گزارش کرده‌اند.^{۱۷}

ضربه خوردن در آغاز عملیات

برنامه مجاهدین خلق برای آغاز فعالیتهای مسلحانه موکول به بازگشت تعداد بیشتری از افراد سازمان از اردوگاههای فلسطینی بود، ولی واقعه سیاهکل و حمله چریکهای فدایی خلق به پاسگاه ژاندارمری در جنگلهای گیلان، مجاهدین خلق را وادار ساخت که در اجرای عملیات نظامی، شتاب به خرج دهند. به نوشته یکی از جزوه‌های مجاهدین خلق، سیاهکل سازمان را به حرکت درآورد تا فداییان متوجه شوند که در پیشقراولی نبرد مسلحانه تنها نیستند.^{۱۸}

هرچند حادثه سیاهکل، نخستین شکست عملیات چریکی در دوران تاریخ معاصر ایران بود ولی گروههای چریکی مخفی دیگری را به مبارزه مسلحانه علیه رژیم کودتا برانگیخت. همچنین چریکهای مجاهدین خلق را وادار ساخت که آنها نیز شکستی را تجربه نمایند. بدین منظور تصمیم گرفتند در جریان مراسم سالگرد ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی (تابستان ۱۳۵۰) با انفجار سیستم اصلی برق سراسری و قطع روشنایی کشور، آشفته‌گی و اختلال ایجاد کنند.

مجاهدین برای تهیه اسلحه و دینامیت با شخصی به نام شاه‌مراد دلفانی، که در سالیان پیش با حزب توده همکاری داشته، و پس از قیام ۱۵ خرداد با چند تن از آنها در زندان بوده آشنا می‌شوند. این خیانتکار، پس از رهایی از زندان به خدمت ساواک درمی‌آید و با آشنایی که با ناصر صادق داشته، با وعده تهیه اسلحه و مواد انفجاری برای مجاهدین اعتماد آنها را جلب می‌کند و اطلاعات خود را در اختیار ساواک می‌گذارد. در نتیجه ساواک با تعقیب مجاهدین و شناسایی چند تن از آنها، در شهریور ۱۳۵۰ قبل از بمب‌گذاری تأسیسات برق، طی چند روز ۳۵ تن از رهبران و فعالان را دستگیر و بدین

17. J. Stample, Inside the Iranian Revolution, 1981, p. 52.

این اختلاف تعداد به خاطر این است که بسیاری دیگر از اعزام‌شدگان به اردوگاههای نظامی الفتح، از طرق مختلف از جمله توسط گروه دکتر چمران، محمد منتظری و گروههای دیگر مذهبی، گسیل شده‌اند که جزء آمار سازمانهای چریکی نبوده‌اند.

۱۸. سازمان مجاهدین خلق ایران؛ تاریخچه جریان کودتا و خط کنونی سازمان مجاهدین خلق ایران، صفحه

ترتیب ضربه شدیدی به سازمان وارد می‌شود. متعاقب این ضربه، عده دیگری از مجاهدین به دام افتادند.

از میان دستگیرشدگان، یازده تن از اعضای کادر مرکزی بودند.^{۱۹} روحانی و حق شناس، که در مأموریت خارج از کشور بودند، به اضافه دو تن که به اسامی X و Y شناخته می‌شدند و دو سال بعد خود را از ادامه همکاری با مجاهدین کنار کشیدند و احمد رضایی، از خطر جستند. رضا رضایی نیز پیش از محاکمه، از زندان گریخت. گفتنی است که رضا رضایی و برادرش احمد رضایی پس از گرفتاری یاران، رهبری سازمان را به عهده گرفتند. احمد رضایی نیز در سال ۱۳۵۰ به دام افتاد ولی با اغفال پلیس فرار کرد. مدتی بعد (دی ماه ۱۳۵۰) بار دیگر با پلیس درگیر شد و قبل از دستگیری با نارنجک خودکشی کرد. احمد، اولین شهید سازمان مجاهدین خلق بود.

محاکمه گروهی

تعداد ۶۹ تن دستگیرشدگان در شهریور ۱۳۵۰ و هفته‌های بعد به اتهام عضویت در سازمان مجاهدین خلق و یا همکاری و کمک به آنها برای محاکمه تسلیم دادگاههای نظامی شدند.^{۲۰} اتهام آنها، حمل اسلحه، کوشش در براندازی رژیم مشروطه سلطنتی،

۱۹. یازده تن دستگیرشدگان اعضای کادر مرکزی عبارت بودند از: حنیف نژاد، محسن، بدیع زادگان، عسگری زاده، مشکین فام، میهن دوست، صادق، باکری، رجوی، بهمن بازرگانی و محمد بازرگانی.

۲۰. سوابق اجتماعی ۶۹ تن دستگیرشدگان، مانند رهبران اصلی و اولیه سازمان بود؛ از لحاظ شغل و حرفه،

۲۷ تن مهندس؛ ۲۴ تن دانشجوی دانشگاه؛ ۴ تن کارمند دانشگاه دیده بودند. ۴ تن دبیر دبیرستان؛ ۳

تن حسابدار؛ ۴ تن استاد دانشگاه؛ ۲ تن درجه دکترا؛ ۲ تن بازاری و یک تن راننده قطار. از لحاظ

تحصیل، همگی به استثنای ۳ تن در دانشگاه تحصیل کرده بودند. (بیشتر در دانشگاه تهران یا دانشگاه

آریامهر) تنها یک تن (محمد غرضی) در خارج درس خوانده بود و رابطه کمی با سازمان داشت. از

لحاظ سن: ۲۶ تن در اوایل بیست سالگی؛ ۲۲ تن در سال‌های آخر سنین بیست بودند و ۱۳ تن بالای

سی سال داشتند. مسن‌ترین دستگیرشدگان مهندس عزت‌الله سبحانی، فرزند دکتر یدالله سبحانی بود.

اتهام مهندس سبحانی اقدام به جلب کمک و حمایت سازمانهای سیاسی خارج از کشور، به سود

مجاهدین و تلاش برای جلوگیری از اعدام آنها به حکم دادگاههای نظامی بود. ساواک با به دست

آوردن یکی از نامه‌های سبحانی که به وسیله یک خانم مسافر مورد اعتماد، برای یکی از علما، به خارج

برده می‌شد، مهندس سبحانی را دستگیر کرد و در همان دادگاههایی که مجاهدین را محاکمه می‌کرد،

او را نیز محاکمه و به دوازده سال زندان محکوم نمود.

مطالعه کتب مضره نظیر آثار مارکس، مائو و چه گوارا بود. چند تن نیز، به هواپیما ربایی، حمل اسلحه قاچاق به داخل کشور، عبور غیرقانونی از مرز با داشتن گذرنامه جعلی، توطئه بمب گذاری در ساختمانهای عمومی، ارتباط با عوامل خارجی و اقدام در ربودن شهرام، پسر اشرف پهلوی متهم بودند.^{۲۱} در جریان تحقیق از متهمین و در ابتدای شروع کار دادگاه، مقامات دادستانی ارتش و ساواک گمان می کردند جمعیت مزبور وابسته به نهضت آزادی است، ولی طی محاکمه متهمین اعلام کردند که عضو سازمان جدیدی به نام مجاهدین خلق ایران می باشند، بدین ترتیب در بهمن ۱۳۵۰ نام سازمان مزبور، به طور علنی در روزنامه های ایران انتشار یافت. محاکمه شوندگان عموماً با سرفرازی به عضویت خود در سازمان مجاهدین برای مبارزه علیه رژیم اعتراف کردند. ناصر صادق در آخرین دفاع خود گفت:

«... ما در اینجا به اتهام کوشش برای سرنگونی رژیم کنونی ایران محاکمه می شویم، ما با کمال افتخار چنین اتهامی را قبول می کنیم [...] ما آگاهانه قدم در این راه نهادیم. دست از جان شسته ایم و با زندگی مادی وداع کرده ایم [...] ما و صدها نفر دیگر از جوانان و روشنفکران انقلاب ایران به خاطر مبارزه و سرنگونی رژیم کنونی به زندان افتاده ایم و مورد شدیدترین شکنجه ها قرار گرفته ایم...»^{۲۲}

علی میهن دوست، ضمن دفاع از خود در توجیه هدف مشترک مجاهدین مسلمان و مارکسیست ها، در ادامه نبرد آزادیبخش می گوید:

«... هدف اصلی ما، اصولاً جنگ شهری بوده و به عنوان سرآغاز نبرد مسلحانه، این نقطه را آغاز مبارزه می شناسیم [...] ما جنگ عادلانه آزادیبخش را تا زمانی که دشمن وجود دارد، و تجاوزش از بین نرفته عادلانه می دانیم... جز از طریق مبارزه مسلحانه، تضاد بین حق و باطل حل نخواهد شد، خدا با انقلابیون است. در تحلیل جهان به اراده حاکم بر جهان، یعنی به خدا معتقدیم و آنها (مارکسیست ها) به اصالت ماده، ولی این مسئله در شرایط حاضر هیچ گونه تضادی را در عمل ما ایجاد نکرده و نمی کند. ما، و مارکسیست های انقلابی دارای هدف مشترکی هستیم و آن محو استعمار است...»^{۲۳}

۲۱. ادعاینامه دادستان ارتش، روزنامه اطلاعات، ۲۵ بهمن ۱۳۵۰ (۱۴ فوریه ۱۹۷۲).

۲۲. گوهرهایی که در تاریکی درخشیدند، آخرین دفاع ناصر صادق، صفحات ۲۱ تا ۲۹.

۲۳. همان، صفحات ۶۲ تا ۸۶.

سعید محسن، در زمینه ردّ صلاحیت دادگاه، هیئت حاکمه را غارتگر، شرور و سیستم را غیرانسانی دانست و گفت:

«... حرکت تاریخی، عالیت‌ترین گواه ماست. چنین محیطی نه دادگاه است تا من به صلاحیت آن نظر دهم و نه هدف من در چنین محیطی دفاع است، چه تمام اتهامات شما برای ما، مایه افتخار است. ما اصولاً سیستم شما را غیرملی و غیرانسانی می‌شناسیم. [...] شما اشرارید، نه ما، این ماییم که قیام کرده‌ایم تا سایه شما اشرار و غارتگران سرگردنه را از سر ملت کم کنیم. شما محکوم به زوالید [...] تنها چیزی که ما از شما انتظار نداریم عدالت است و ایمان داریم که بین ما و شما، فقط اسلحه حاکم است و بس [...] شما به ما، اتهام قاچاقچی می‌چسبانید. شما که باند خرید و فروش هروئین دارید و چمدانهای هروئینتان را پلیس بین‌المللی در فرودگاه ضبط می‌کند. اگر قاچاقچی نیستید چکاره اید؟»^{۲۴}

مهدی رضائی با اشاره به انگیزه مجاهدین در قیام مسلحانه، از شکنجه‌هایی که متحمل شده یاد کرد و رژیم را خائن و بی‌شرم خواند و گفت:

«... ما پیروان محمد بزرگ و رهرو علی هستیم. من در خانواده‌ای مذهبی متولد شده‌ام. از کودکی، آیات انقلابی قرآن در گوشم زمزمه می‌شد [...] هدف ما، ابتدا تبلیغ مسلحانه بود. با وضعیتی که رژیم فراهم آورده بود و موج ترور و خفقانی که ایجاد کرده بود و هرگونه خواست عادلانه روشنفکران و کارگران و دهقانان را با مسلسل و گلوله به خون می‌کشید، چاره‌ای جز تعرض مسلحانه علیه پلیس و غارتگران نداشتیم [...] به ما، که جان بر کف، به هموطنان و وطن خود عشق می‌ورزیم خائن نگویید؛ خائنین کسانی هستند که خیاطشان فرانسوی، آشپزشان خارجی، آرایشگرشان خارجی و مخارج روزانه‌شان برابر است با مخارج دو سال یک دهقان. حالا ما خائن و وطن‌فروش هستیم؟! [...] این شیوه رفتار شماست که جوانان انقلابی میهن ما را در زیر شکنجه‌های وحشیانه و رذیلتانه می‌گیرند. خود من، پانزده روز زیر شکنجه بودم. فشار خونم به پنج درجه رسیده بود و بیست کیلو لاغر شده بودم. برای آماده کردن من به منظور شرکت در دادگاه یک ماه در بیمارستان بودم. مرا با اجاق برقی سوزاندند به طوری که از راه رفتن عاجز بودم. [...] آیا شرم

نمی‌کنید؟ این ماهیت واقعی رژیم است که ما با آن به مبارزه برخاسته‌ایم. سرپای این رژیم جنایت است و بی‌شرمی و هرزگی! یعنی می‌خواهید وانمود کنید که از این شکنجه‌ها خبر ندارید؟»^{۲۶}

محاكمه سران و فعالین مجاهدین ظاهراً علنی بود. با ارائه عکسهایی که خبرنگاران خارجی تهیه کرده بودند، معلوم شد زندانیان شکنجه شده‌اند.^{۲۷} یک حقوقدان فرانسوی که ناظر جریان کار دادگاه بود، شهادت داد که محاكمه‌شوندگان در زندان اوین به شدت شکنجه شده‌اند. دادگاه روال عادی نداشت، حتی به والدین زندانیان اجازه ورود به صحن دادگاه داده نشد. با همه تدابیری که از سوی دولت ایران برای جلوگیری از نشر اخبار دادگاه به عمل آمد متن دفاعیات محاكمه‌شوندگان، در سراسر جهان انتشار یافت و رژیم را رسوا کرد.^{۲۸}

آراء صادره از سوی دادگاههای نظامی فرمایشی بدین شرح بود: دوازده تن محکوم به اعدام؛ شانزده تن به زندان ابد؛ یازده تن به زندانهای ۱۰ تا ۱۵ سال؛ بیست و پنج تن زندانهای بین ۱ تا ۱۰ سال. نه تن از ۱۲ تن محکومین به اعدام، در ماههای فروردین و خرداد ۱۳۵۱ تیرباران شدند. این عده شامل سه تن از بنیانگذاران سازمان (حنیف نژاد، محسن و بدیع‌زادگان) بودند،^{۲۹} و شش تن دیگر از اعضای برجسته کادر مرکزی:

۲۶. اسناد منتشره سازمان مجاهدین خلق ایران، مدافعات. از انتشارات سازمان دانشجویان مسلمان، صفحات ۷۵ تا ۸۳.

27. News Week: Apr. 23, 1972.

28. J. Partel, Report on Iran for International Federation of Human Right (January, 1972).

۲۹. آقای حسین شاه‌حسینی، از فعالین سازمان نهضت مقاومت ملی ایران و عضو شورای مرکزی جبهه ملی دوم بوده که طی مبارزات آزادیخواهانه، بارها به زندان افتاده است. شاه‌حسینی که در سال ۱۳۵۱ نیز در زندان قزل‌قلعه زندانی بوده داستان اعدام محمد حنیف نژاد را برای مؤلف بدین شرح نقل کرد:

«گروهیان ساقی، مسئول زندان قزل‌قلعه، از آن نیپ مردانی بود که در حرفه زندانبانی، احساس مروت و انساندوستی داشت. او، ضمن انجام وظیفه، با زندانیان مهربان بود، به درد دل آنها گوش می‌کرد و به قدر توان و قدرت خود نسبت به آنها، در هر درجه و مقامی بودند نیکی می‌کرد. یکبار، به علت خرابی حمام زندان و نیازی که به شستن بدنم داشتم، بدون کسب اجازه از رؤسای مربوط، مرا با مسئولیت خود از زندان مرخص کرد تا در شهر استحمام کنم و برگردم. نظیر همین کمکها را به دیگران هم می‌کرد.

صبح روز ۴ خرداد ۱۳۵۱ گروهیان ساقی به سلول من آمد، رنگ‌پریده و عصبی می‌نمود. احوالش

عسگری زاده، مشکین فام، صادق، میهن دوست، باکری و محمد بازرگانی بودند. بعدها گفته شد به این نه تن پیشنهاد شده بود چنانچه به طور علنی مارکسیسم را محکوم کنند و اعتراف نمایند از دولت عراق پول گرفته اند و اظهار نمایند که تعالیم قرآن مغایر با اقدام به نبرد مسلحانه است، مورد عفو قرار خواهند گرفت.^{۳۰} محکومیت دو تن از محکومین به مرگ — بهمن بازرگانی و مسعود رجوی — به زندان دائم تخفیف یافت. خانواده بهمن بازرگانی درخواست کردند چون یکی از فرزندان ایشان اعدام شده، از اعدام دیگری صرف نظر کنند. کاظم رجوی، برادر مسعود رجوی که در سویس علوم سیاسی خوانده بود، چند تن از حقوقدانان و استادان دانشگاه ژنو را وادار کرد نامه‌ای به شاه بنویسند و خواستار عفو برادرش شوند.^{۳۱} محمدرضا شاه با تقاضای حقوقدانان موافقت کرد، در عین حال رژیم برای بی اعتبار کردن رجوی این شایعه را منتشر ساخت که او در ازای همکاری با ساواک جان خود را نجات داد.^{۳۲} پس از انقلاب سال ۱۳۵۷

را پرسیدم گفت: امروز شاهد منظره‌ای بودم که تا عمر دارم فراموش نمی‌کنم. حدود ساعت ۴ صبح قرار بود حکم اعدام درباره حنیف نژاد و دوستانش اجرا شود. من هم ناظر واقعه بودم، هنگامی که به اتفاق یکی دیگر از مأمورین زندان به سلول او رفتیم تا او را برای اجرای مراسم اعدام به میدان تیر چیتگر ببریم، حنیف نژاد بیدار بود. همین که ما را دید گفت: می‌دانم برای چه آمده‌اید. آنگاه رو به قبله ایستاد و با تلاوت آیاتی از قرآن، دستها را بالا برد و گفت: خدایا، شاگردم به درگاهت. این توفیق را نصیبم کردی که در راه آرمانم شهید شوم.... سپس همراه ما به راه افتاد. پس از انجام مراسم مذهبی، در حضور قاضی عسگر، او را به طرف میدان تیر حرکت دادیم. در طول راه تکبیرگویان، شکرگزاری می‌کرد و تا لحظه تیرباران بدین کار ادامه داد، گویی به عروسی می‌رفت!....»

گفتنی است که استوار ساقی پس از پیروزی انقلاب، دستگیر شد ولی عده زیادی از زندانیان رژیم شاه، از جمله آیت الله طالقانی طی نامه‌ای به عنوان دادگاه انقلاب، با توضیح روش انساندوستانه استوار ساقی، نسبت به زندانیان درخواست آزادی او را کردند. دادگاه نیز، او را آزاد کرد. ساقی نشان داد که حتی در رژیمهای خودکامه، که شکنجه گران و درخیمان در ازای ستمگری بیشتر به ترفیع و مقام می‌رسند، یک زندانبان هم می‌تواند انصاف و مروت و شرف داشته باشد. استوار ساقی با اعمال خود، به افرادی مانند سپهبد نصیری و پرویز ثابتی و دیگر کسانی که در حرفه شکنجه گری و میرغصبی خوشرقصی می‌کنند، درس شرف و انسانیت داد.

۳۰. بنیانگذار بزرگ و شهید ما، محمد حنیف نژاد؛ مجاهد، شماره ۱۳۵ خرداد ۱۳۶۲.

۳۱. خبرنامه، شماره ۲۷ (می - ژوئن ۱۹۷۲).

۳۲. اطلاعات هوایی، ۳۰ فروردین ۱۳۵۱ (۱۹ آوریل ۱۹۷۲).

سلطنت‌طلبان ادعا کردند که مسعود رجوی با مداخله رئیس‌جمهوری شوروی نجات یافت.^{۳۳}

تجدید سازمان

بازداشت‌های وسیع و اعدام بنیانگذاران و فعالین، سازمان مجاهدین ایران را بسیار تضعیف کرد، ولی آن را متلاشی‌ن ساخت. از خطر جستگان، با تجدید سازمان، مانع فروپاشی آن شدند. بدین روال که سازمان را به سه بخش کاملاً جدا از یکدیگر تبدیل کردند. به جای کادر مرکزی، یک کمیته مرکزی تهران با سه عضو تشکیل دادند. رهبر هریک از سه بخش، عضو کمیته مرکزی نیز بود. به هریک از سلول‌ها اجازه داده شد عضوگیری کنند، سلاح تهیه نمایند، ولی برای اجرای عملیات مسلحانه و یا انتشار هر نوع اعلامیه به نام مجاهدین، از کمیته مرکزی کسب تکلیف نمایند.

اعضای اولین کمیته مرکزی پس از تجدید سازمان: رضا رضائی، کاظم ذوالانوار و بهرام آرام بودند. رضا رضائی که از اعضای تیم ایدئولوژی اصلی سازمان بود، در تابستان ۱۳۵۰ با همکارانش بازداشت شده بود، ولی چند ماه بعد، با مهارت و شجاعت، از زندان گریخت و طولی نکشید که در جریان برخورد مسلحانه با پلیس در یکی از خیابانهای تهران به قتل رسید. کاظم ذوالانوار مهندس ۲۵ ساله متولد شیراز از دوران تحصیل در دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران عضو گروه بود. او نیز در بهار ۱۳۵۱ در زد و خورد با مأمورین ساواک مجروح و دستگیر شد. سه سال بعد، مأمورین ساواک او را همراه با جزئی و دوستانش، به بهانه اینکه قصد فرار داشته‌اند، در تپه‌های اوین کشتند. بهرام آرام ۲۸ ساله، فارغ‌التحصیل دانشگاه آریامهر، از سال ۱۳۴۸ به سازمان مجاهدین پیوسته بود و تا سال ۱۳۵۰ شناخته نشده بود. او، وابسته به یک خانواده متوسط مذهبی بود. چندی بعد بهرام همراه روحانی و حق‌شناس، نقش اساسی را در کشاندن مجاهدین به یک سازمان کاملاً مارکسیستی ایفا کردند.

با قتل رضائی و دستگیری ذوالانوار، تقی شهرام و مجید شریف واقفی به کمیته مرکزی راه یافتند. شهرام، ۲۵ ساله فارغ‌التحصیل رشته ریاضی از دانشگاه تهران در سال ۱۳۵۱ دستگیر و به زندان طولانی محکوم شده بود، ولی پس از مدتی از زندان گریخت.

او نیز در جناح مجاهدین مارکسیست نقش کلیدی داشت. شریف واقفی ۲۴ ساله مهندس برق بود و در جریان دستگیریهای ۱۳۵۰ ناشناس مانده بود. رهبران جدید، پس از دستگیری و محکومیت یاران خویش، با تلاش و فداکاری شایان تحسینی، به جذب و جمع‌آوری افراد جدید پرداختند. بسیاری از تازه‌واردان، از دانشجویان علوم دانشگاه و دانشگاه آریامهر، و نیز علاقه‌مندان کنفرانسهای حسینیة ارشاد، مدرسه پسرانه و دخترانه علوی و مسجد هدایت (محل موعظه آیت‌الله طالقانی) بودند. در اوایل سال ۱۳۵۲ مجاهدین نه تنها در تهران، بلکه در اصفهان، شیراز، مشهد، قزوین، کرمانشاه، زنجان و تبریز سلولهایی ایجاد کردند. در این میان، مادران، خواهران و همسران مجاهدینی که اعدام شده بودند نیز با توسل به آیت‌الله طالقانی و برخی روحانیون جوان حوزه علمیه قم و پخش اعلامیه‌هایی ضمن ابراز همدردی با خانواده‌ها، رژیم را مورد حمله قرار می‌دادند. سازمان مجاهدین، همچنان کمکهای مالی از بازاریان دریافت می‌کرد، ارتباط با نهضت آزادی ایران را حفظ کرده بود، مطبوعات نهضت در آمریکای شمالی اغلب اعلامیه‌های آنها را چاپ و منتشر می‌کرد. ولی این ارتباط بین مجاهدین و نهضت آزادی یکنواخت نبود. گاه، نهضت از پخش اعلامیه‌ها و رساله‌های رادیکالی آنها خودداری می‌کرد. مثلاً از چاپ جزوه «اقتصاد به زبان ساده» امتناع کرد. گاه روابط بین نهضت آزادی و مجاهدین به تیرگی می‌کشید؛ هنگامی که نهضت آزادی ایران در آمریکا، ارگان خود را به نام «مجاهد» منتشر کرد، مجاهدین اعتراض کردند و نام نشریه خود را به «پیام مجاهد» تبدیل نمودند.

طی سالهای ۵۳-۱۳۵۲ روحانی و حق‌شناس به کوشش در تحکیم روابط سازمان، با فلسطینی‌ها، دولت لیبی و جمهوری دموکراتیک یمن، ایرانیان در تبعید، بخصوص انجمن اسلامی دانشجویان، جبهه ملی و کنفدراسیون دانشجویان ایرانی، ادامه دادند. نشریات این گونه گروههای سیاسی، مانند خبرنامه در پاریس و باختر امروز در بیروت و ۱۶ آذر در آلمان، اخبار و مقالاتی در جانب‌داری از مجاهدین چاپ و منتشر کردند.

بخشی از نشریه‌هایی که به مجاهدین اختصاص داشت و اخبار و مقالات آنها در آن چاپ می‌شد عبارت بودند از: نشریه خبری سازمان مجاهدین خلق ایران که از پاییز ۱۳۵۳ تا بهار ۱۳۵۵ منتشر شد، جنگل، از زمستان ۱۳۵۲ تا تابستان ۱۳۵۵ و نشریه‌های تیم ایدئولوژی مانند: شناخت؛ تکامل؛ اقتصاد به زبان ساده؛ مطالعات مارکسیستی؛ نهضت

حسینی و چگونه قرآن بیاموزیم. گذشته از این گونه انتشارات، رساله‌ها و جزوه‌هایی از قبیل دفاعیات؛ بیوگرافیها؛ زاغه‌نشینان؛ زندان اوین؛ یادی از قیام خونین ۱۵ خرداد؛ جنگ تجاوزکارانه شاه در عمان؛ پاسخ به اتهامات رژیم؛ پاسخ در ردّ مارکسیسم اسلامی؛ چند گزارش از سازمان مجاهدین خلق ایران؛ صد و پنجاه سؤال از یک چریک؛ سرودهای انقلابی فلسطینی؛ سازماندهی و تاکتیک؛ مقاومت همه‌جانبه؛ جنگهای ناپلئون در اسپانیا؛ جنگهای داخلی اسپانیا و جنگهای چین؛ الجزایر و ویتنام. برخی از این نشریات در اروپا و آمریکا به وسیله نهضت آزادی، جبهه ملی، انجمن‌های اسلامی دانشجویان و کنفدراسیون دانشجویان ایرانی نیز تجدید چاپ شد.

سازمان مجاهدین، مانند سازمان فداییان، نشریات خود را در آمریکا، اروپا و هندوستان، در دسترس هزاران دانشجوی ایرانی می‌گذاشت. از پایان سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۴ مجاهدین از ایستگاه رادیو مخفی که در بغداد بود، استفاده می‌کردند. مجاهدین در زندان هم بیکار نبودند و مانند فداییان، در داخل زندانهای قصر، قزل‌قلعه، قزل‌حصار و اوین، با یکدیگر و نیز با خارج ارتباط منظم داشتند و امور نامه‌رسانی، پخش اعلامیه برنامه‌های اعتصاب غذا، تنظیم و اجرا می‌کردند. در زندان جلسات گفت و شنود، ترتیب می‌دادند، در تنظیم لوایح دفاعی مشورت می‌نمودند. با فداییان نیز که در زندان بودند، ارتباط داشتند و در ارسال نامه‌ها و مبادله خبر در داخل و خارج زندان، طرح فرار و سازماندهی و اعتصاب غذا، همکاری می‌کردند.

به دنبال یکی از همین اعتصابهای غذای دسته‌جمعی بود که ساواک نه تن از رهبران و فعالین (هفت تن از فداییان و دو تن از مجاهدین) را که به زندان محکوم شده بودند، در تپه‌های اوین تیرباران کرد. مجاهدین حتی در زندان، افراد جدیدی را از میان گروههای کوچک مسلمان، که به زندان افتاده بودند جذب کردند. این گروهها عبارت بودند از: حزب الله، که ابتدا در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران تشکیل شد؛ گروه الفجر، که دانشجویان شیعه بلوچستانی در دانشگاه تهران آن را بنیان گذاردند و گروه ابوذر، که در دبیرستانهای نهاوند ایجاد گردید. همچنین گروه ولی‌عصر، که به ابتکار دانشجویان دانشگاه مشهد سازمان داده شده بود.^{۳۴}

۳۴. برای آگاهی بیشتر از فعالیت سازمان مجاهدین خلق رجوع کنید به: سازمان مجاهدین، زندان اوین، ۱۳۵۱، صفحات ۴۵-۱؛ سازمان مجاهدین، هوشیاری انقلابی، ۱۳۵۱، صفحات ۶۲-۱؛ مطالعات

عملیات

به رغم دستگیریها، محاکمات و اعدامهای مجاهدین، افراد سازمان، سلسله عملیاتی علیه رژیم انجام دادند. در اواخر اردیبهشت ۱۳۵۱، یک هفته پس از اعدام اولین گروه، در اواسط روز مجاهدین به یک پاسگاه پلیس در داخل شهر تهران حمله کردند و متعاقب آن با انتشار اعلامیه نظامی شماره ۱ اخطار کردند که عملیات تا آزادی زندانیان سیاسی به وسیله «رژیم فاسد» ادامه خواهد یافت.^{۳۵} یک هفته بعد، دفتر مجله «این هفته» را با بمب منفجر کردند. این مجله، به اشاعه فرهنگ امپریالیسم و تخریب روحیه خلق متهم شده بود.^{۳۶}

طی سال ۱۳۵۱ و سالهای بعد، مجاهدین بمبهای در نقاط مختلف کار گذاشتند و قبل از انفجار، برای جلوگیری از تلفات مردم، خبر آن را با تلفن اطلاع میدادند. روز ۳۱ می ۱۹۷۲ (بهار ۱۳۵۱) به مناسبت بازدید ریچارد نیکسون، رئیس جمهوری آمریکا از ایران، در انجمن ایران و آمریکا، دفتر اداره اطلاعات آمریکا، هتل اینترنشنال، دفاتر پیسی کولا، جنرال موتور و شرکت نفت دریایی، بمبهای منفجر کردند. بیست و پنج دقیقه پیش از ورود نیکسون به تهران، بمب دیگری در آرامگاه رضاشاه منفجر ساختند. همچنین اتومبیل ژنرال هارولد پرایس^{۳۷} رئیس هیئت مستشاری آمریکا را در ایران به گلوله بستند، هرچند ژنرال آمریکایی در این حادثه جان سالم به در برد ولی اقدام جسورانه مجاهدین و آتش گرفتن اتومبیل حامل رئیس هیئت مستشاری آمریکا در ایران، در مطبوعات جهان انتشار یافت. در اعلامیه نظامی شماره ۳ مجاهدین گفته شده بود «این عملیات به نشانه حضور ۶۰۰۰ تن مستشار آمریکایی در ایران و تلاش ایالات متحده برای متوقف ساختن جنبشهای انقلابی در نقاطی مانند ویتنام، فلسطین و عمان است».^{۳۸} در همین اوان، سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، در اعتراض به ورود نیکسون، در

→

درباره نتایج نبرد مسلحانه در زندان، مجاهد، ۴-۱، (آبان - آذر ۱۳۵۳)، صفحات ۹۳-۶۳؛ از سیاهکل تا گروه ابودر، پیام مجاهد ۲۸ (بهار ۱۳۵۴) و شهدای گروه ابودر، مجاهد ۱۴۰ (۲۸ بهمن ۱۳۶۲).

۳۵. سازمان مجاهدین، اعلامیه نظامی شماره ۱: پیام مجاهد، خرداد - تیر ۱۳۵۱.

۳۶. سازمان مجاهدین، اعلامیه پیام مجاهد (خرداد - تیر ۱۳۵۱).

37. Harold Price

۳۸. سازمان مجاهدین، اعلامیه شماره ۳، مجاهد ۲، (تیر - مرداد ۱۳۵۱).

هشت نقطه تهران، بمب منفجر کردند که خبر آن در مطبوعات آمریکا انتشار یافت. سازمان مجاهدین به این گونه حملات ادامه داد؛ در ۱۲ مرداد ۱۳۵۱ (۳ اگوست ۱۹۷۲) به نشانه اعتراض به ورود ملک حسین پادشاه اردن به ایران یک بمب در سفارت اردن منفجر کردند. در اعلامیه نظامی شماره ۴ گفته شده بود که این اقدام به تلافی «سپتامبر سیاه» در سال ۱۹۷۰ و حمله ارتش اردن به فلسطینی‌ها صورت گرفت. ده روز بعد، سرتیپ طاهری، رئیس اطلاعات شهربانی را در نزدیکی خانه‌اش کشتند. در اعلامیه‌ای که بدین مناسبت انتشار یافت خاطرنشان شده بود که سرتیپ طاهری یکی از عاملان قتل عام خرداد ۱۳۴۲ شهر قم بوده است.^{۳۹}

در شهریور ۱۳۵۱ مجاهدین، کلوب شاهنشاهی، مرکز سازمان دفاع غیرنظامی، فروشگاه‌های کوروش و فردوسی، اسلحه‌خانه پلیس قم و نمایشگاه صنایع نظامی را بمب‌گذاری کردند. در پایان شهریور در مرکز تهران با پلیس به زد و خورد مسلحانه پرداختند. دستگیرشدگان این زد و خوردها در دادگاه‌های نظامی در بسته محاکمه شدند. محمد مفیدی در دفاع از خود، خطاب به قضات نظامی گفت:

«... پس از تیرباران من، روزنامه‌های شما، فریاد فغان برخوانند آورد که ما مسلمان راستین نیستیم، زیرا قرآن خشونت سیاسی را منع کرده است. من باید به شما یادآور شوم، این رژیم بود که در خرداد ۱۳۴۲ چنان کشتار عظیمی را مرتکب شد. رژیم در آن موقع توجهی به قرآن مقدس نداشت. سازمان مجاهدین بدین دلیل مبارزه می‌کند که اسلام به ما آموخته است یک مسلمان راستین وظیفه دارد ملت را از قید ظلم و ستم برهاند. بزرگترین آرزوی ما این است که خونمان را نثار ملت کنیم. هنگامی که با سینه برهنه در مقابل جوخه اعدام شما می‌ایستیم می‌دانم که خونم را در راه آزادی ملت ایران نثار می‌کنم...»^{۴۰}

مجاهدین بین سالهای ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۴ عملیات مسلحانه خود را تشدید کردند. در سال ۱۳۵۲ دوبار با پلیس به نبرد خیابانی پرداختند. در ده ساختمان بزرگ بمب منفجر کردند، از جمله: سازمان برنامه؛ هواپیمایی پان‌آمریکن، کمپانی نفت شل، هتل اینترنشنال، سینما رادیوسیتی و یک کمپانی صادراتی متعلق به یکی از بهائیان

۳۹. سازمان مجاهدین: چرا سرتیپ طاهری اعدام شد. پیام مجاهد ۵ (شهریور - مهر ۱۳۵۱).

۴۰. نهضت آزادی؛ زندگینامه و مدافعات مجاهد شهید محمد مفیدی، ۱۳۵۶، صفحات ۱۷ و ۱۸.

معروف. همچنین سرهنگ لویز هاوکینز^{۴۱} معاون هیئت مستشاری نظامی آمریکا را کشتند.

در بهمن ۱۳۵۲ به یکی از مراکز پلیس اصفهان حمله کردند. این اولین تجربه آنها در خارج از تهران بود. در همان ماه، با همکاری فداییان یک اعتصاب در دانشگاه آریامهر، ترتیب داده شد. در فروردین ۱۳۵۴ به نشانه اعتراض به بازدید پادشاه عمان از تهران، در ساختمان بانک عمان، همچنین در جلو ساختمان سفارت انگلیس و نیز دفتر شرکت هواپیمایی پان آمریکن را با بمب منفجر کردند. در اعلامیه‌ای که انتشار یافت گفته شده بود این عملیات به نشانه همبستگی با مردم ظفار در جنگ علیه پادشاه عمان، شاه ایران و قدرتهای امپریالیستی انجام گرفت.^{۴۲}

روز ۳۰ فروردین ۱۳۵۳ (۱۹ آوریل ۱۹۷۴) به مناسبت دومین سالگرد اعدام اولین دسته مجاهدین، در صدد انفجار دفتر گارد در دانشگاه تهران برآمدند. چهارم خرداد در سالگرد اعدام دسته دوم مجاهدین، در سه ساختمان شرکتهای چندملیتی بمب منفجر کردند. در اواخر خرداد پس از انتشار و خبر قتل سه تن از مجاهدین در زندان اوین، در اثر شکنجه، گروهی از زنان وابسته و هواخواه مجاهدین، بدون اطلاع قبلی به جلسه موعظه آیت الله خوانساری رفتند و از او درخواست کمک و یاری درباره زندانیان سیاسی کردند. مادر رضائی فریادکنان گفت: «من سه فرزندم را در راه اسلام از دست داده‌ام. می‌خواهم بدانم آیت الله چه کاری برای اسلام کرده است.»^{۴۳}

در اوایل تیرماه، پس از اینکه پلیس برای شکستن اعتصاب کارکنان کارخانه لندرو در تهران، به زور متوسل شد، مجاهدین در نزدیکی پاسگاه ژاندارمری و پنج کارخانه دیگر که شایع بود با اسرائیل ارتباط دارند، بمب منفجر کردند.^{۴۴} همچنین در اوایل تیرماه، به مناسبت بازدید کیسینجر، وزیر خارجه آمریکا از تهران، مجاهدین در دفتر کمپانی بزرگ IIT و یکی از دفاتر نمایندگی شرکتهای آمریکایی، بمب منفجر کردند. در ماههای بعد، در دانشگاه آریامهر تظاهراتی ترتیب دادند. در بهمن ۱۳۵۳ پاسگاه ژاندارمری لاهیجان را با بمب منفجر کردند و در اسفند، سرگرد زندی‌پور، متصدی زندان کمیته را

41. Col. Lewis Hawkins

۴۲. سازمان مجاهدین، پیام مجاهد، شماره ۲۰ (فروردین - اردیبهشت ۱۳۵۳).

۴۳. مصاحبه با مادر رضائی، مجاهد، شماره ۱۶۸ (۱۸ شهریور ۱۳۶۲، ۹ سپتامبر ۱۹۸۳).

۴۴. سازمان مجاهدین، پیام مجاهد، شماره ۲۲، اعلامیه (مرداد - شهریور ۱۳۵۳).

کشتند. در اردیبهشت ۱۳۵۴ به تلافی اعدام نه تن زندانی سیاسی (جزنی و یارانش) دو تن مستشار آمریکایی و یک افسر نیروی هوایی ایران را ترور کردند. خبر این حادثه، در رسانه‌های خبری ایالات متحده آمریکا انتشار یافت.

تلفات مجاهدین

هرچند این عملیات موجبات خشم و نگرانی شاه و مقامات امنیتی را فراهم ساخت، مع‌هذا مجاهدین نیز تلفات سنگینی متحمل شدند؛ گذشته از ۹ تن اعدام‌شدگان سال ۱۳۵۱ مجاهدین بین سالهای ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۴ تعداد ۳۲ تن از اعضای خود را از دست دادند. در خلال سالهای ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ تعداد ۴۲ تن دیگر کشته شدند. از مجموع این ۸۳ تن، ۴۱ تن در زد و خوردهای خیابانی؛ ۱۷ تن اعدام؛ ۱۶ تن در اثر شکنجه؛ ۴ تن مفقود؛ ۲ تن مقتول به وسیله مأموران ساواک؛ ۲ تن اعدام به وسیله همکارانشان به اتهام خیانت و یک تن در نزاع داخلی در سال ۱۳۵۴ (م احتمالاً به علت رقابت بین جناح مارکسیست و مسلمان).^{۴۵}

رژیم شاه در تبلیغات وسیع و پیوسته علیه مجاهدین و فداییان، آنها را آنارشیزست، خرابکار، ملحد، تروریست، سارقین بانکها، گانگستر، خیالپرداز، نوجوانان خطرناک و جنایتکار و مارکسیست معرفی می‌کرد و به والدین آنها توصیه می‌نمود که بنا بر وظیفه ملی و میهنی خود، آنها را تسلیم مقامات امنیتی کنند.^{۴۶} شاه در یکی از سخنرانیهای خود گفت: «... دیگر چه! مردم ایران باید به «نیپیلیسم» مدرن متوسل شوند؟ در کشور ما،

۴۵. خلاصه سوابق این ۸۳ تن بدین شرح بود: ۴۴ تن دانشجوی دانشگاه بودند که از این عده ۲۸ تن در رشته‌های علوم تحصیل کرده بودند. همچنین ۱۴ تن در رشته‌های مهندسی؛ ۴ تن کارمند؛ ۵ تن معلم؛ ۳ تن حسابدار؛ ۲ تن کاسب؛ یک تن افسر ارتش؛ یک پزشک؛ یک تن دانشجوی علوم دینی؛ یک کارگر کارخانه و یک خانم خانه‌دار. مشاغل شش تن شناخته نشد.

از ۸۳ تن کشته‌شدگان، ۶۷ تن در سنین ۲۰ تا ۳۰ سالگی بودند و تنها ۶ تن بین ۳۰ تا ۴۰ سال داشتند. طی حوادث سال ۱۳۴۲ بیشتر مجاهدین، کمتر از ۲۰ سال داشتند. از این گروه ۶۶ تن در تهران؛ ۷ تن در شیراز؛ ۴ تن در اصفهان؛ ۲ تن در مشهد؛ ۲ تن در قزوین و ۲ تن در تبریز متولد شده بودند. (مأخذ: اسلام رادیکالی - مجاهدین ایران؛ اروند، آبراهامیان، صفحات ۱۴۱ تا ۱۴۳) ترجمه از متن انگلیسی.

۴۶. اطلاعات، ۱۶ تیر ۱۳۵۰ و ۱۶ فروردین ۱۳۵۱.

نسل جوان حق ندارد ناراضی باشد...»^{۴۷}

رژیم شاه ادعا می‌کرد که بمب‌گذاری و برخوردهای مسلحانه با فداییان و مجاهدین، تلفات سنگینی به مردم بی‌گناه، بخصوص زنان و اطفال وارد می‌سازد. مراسم خاکسپاری مأمورین و سربازانی که در نتیجه برخوردهای مسلحانه به قتل می‌رسیدند، با آب و تاب در تلویزیون نمایش داده می‌شد (این تاکتیک به وسیله کارشناسان «سیا» در آمریکای لاتین نیز انجام می‌گرفت) همچنین با حضور چریکهای نادم در تلویزیون و تقبیح اعمال همکاران سابق، از سوی آنها، بهره‌برداری تبلیغاتی می‌کرد.^{۴۸}

این گونه تبلیغات علیه مجاهدین، بدون تردید در میان طبقات مردم ایران تأثیر مثبت داشت ولی این نکته نیز که مجاهدین و فداییان به صورت یک مسئله نگران‌کننده برای رژیم و آمریکاییها درآمده بودند، یک واقعیت غیرقابل انکار بود.

ترکیب اجتماعی، فرهنگی و ایدئولوژی

هرچند اعضای سازمان مجاهدین خلق و نیز فداییان خلق عموماً جوانان تحصیل کرده و روشنفکر بودند. مع‌هذا ترکیب اجتماعی آنها با یکدیگر متفاوت بود. به عنوان مثال: اکثریت مجاهدین، به استثنای چند تن از بنیانگذاران آنها از استانهای مرکزی، بخصوص اصفهان، مشهد و فارس بودند، در صورتی که بیشتر فداییان در تهران و شهرستانهای شمالی مانند تبریز، رشت، گرگان، قزوین و مشهد تولد یافته بودند. اکثر مجاهدان فرزندان کسبه، بازرگانان متوسط بازاری مذهبی و سنتی بودند، در حالی که فداییان به طبقه متوسط، کارمند دولت، معلم و قشر متجدد وابستگی داشتند.

مجاهدین عموماً مسلمان شیعه بودند، ولی در میان فداییان سنی مذهب، ارمنی و زرتشتی دیده می‌شد. از مجاهدین در برخوردهای مسلحانه از سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۷ سه تن زن کشته شدند ولی این رقم در میان فداییان ۱۵ تن بود. افرادی که به مجاهدین پیوستند، بیشتر از میان دانشجویان علوم طبیعی، پلی‌تکنیک تهران، دانشکده‌های مهندسی و کشاورزی و دانشگاه آریامهر بودند، در صورتی که فداییان از رشته‌های ادبیات، علوم سیاسی، علوم انسانی، هنری و تربیت معلم بودند. مجاهدین موفق به جذب طبقه کارگر

۴۷. اطلاعات، ۱۵ تیر ۱۳۵۰ (۶ جولای ۱۹۷۱).

۴۸. مصاحبه با یک «نیپیلیست» زاده. اطلاعات هوایی، ۲۶ مرداد ۱۳۵۴ (۱۷ اگوست ۱۹۷۵).

در مراکز صنعتی نشدند، ولی فداییان در چند کارخانه شهری، تعدادی کارگر را جذب کردند. از میان مجاهدین فقط دو تن کارگر کشته شدند، در صورتی که این رقم در بین فداییان متجاوز از ۱۲ تن بود.^{۴۹}

استراتژی و نظریات هر دو سازمان — مجاهدین خلق و فداییان خلق — تا حدودی مشابه یکدیگر بود؛ هر دو سازمان ادعا می‌کردند که مدافع حقوق و منافع خلق هستند؛ ایران را زیر سلطه امپریالیسم، و محمدرضا شاه را عامل امپریالیسم می‌دانستند و می‌گفتند انقلاب سفید شاه ایران را از یک جامعه فئودالی به جامعه سرمایه‌داری کوچک وابسته به غرب تبدیل کرده و کشور، از جنبه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی در معرض تهدید امپریالیسم قرار گرفته است. به عقیده هر دو سازمان، رژیم پهلوی، یک نظام مستبد و فاسدی است که با جامعه بستگی ندارد و شاه، از طریق تهدید، تطمیع و ترور حکومت می‌کند و تنها راه رهایی از این وضع، توسل به نبرد مسلحانه است.

مجاهدین وعده داده بودند که پس از سقوط رژیم شاه تحولات وسیعی در همه زمینه‌ها به عمل خواهد آمد؛ به وابستگی ایران با غرب پایان داده می‌شود؛ آزادی بیان و عقیده تأمین می‌گردد؛ فرهنگ و بهداشت تعمیم می‌یابد و با پیروی از نظام توحیدی، سیستم طبقاتی در جامعه از میان می‌رود.^{۵۰}

نظریات مجاهدین در زمینه اصلاحات اجتماعی با افکار و نظریات فداییان به حدی با هم نزدیک بود که رژیم در تبلیغات خود به مجاهدین برچسب «مارکسیستهای اسلامی» می‌زد و ادعا می‌کرد که آنها از اسلام و تعالیم اسلامی به عنوان پوششی برای مخفی نگاه داشتن مارکسیسم استفاده می‌کنند. مجاهدین در پاسخ به اتهامات رژیم، ضمن تأکید در ناهمگون بودن مارکسیسم و اسلام، همبستگی با فداییان را تأیید می‌کردند. مجاهدین در یکی از نشریات خود، زیر عنوان «پاسخ به افتراهای رژیم» می‌گویند:

«... شاه از انقلاب اسلامی به وحشت افتاده است به همین دلیل فریاد می‌کند که یک مسلمان نمی‌تواند انقلابی باشد. به رغم [ادعای] شاه، یک فرد باید یا انقلابی باشد یا مسلمان، نه هر دو. این نظریه او کاملاً مردود است [...] رژیم سعی دارد

۴۹. مأخذ: آبراهامیان، اروند؛ «بین دو انقلاب»، صفحات ۴۹۱ و ۴۹۲ و «مجاهدین ایرانی»، صفحات ۱۶۷ و ۱۶۸، ترجمه از متن انگلیسی.

۵۰. همان کتاب، صفحه ۴۹۳.

بین مسلمانان و مارکسیستها اختلاف ایجاد کند. ما معتقدیم تنها یک دشمن بزرگ در برابر همه ما وجود دارد و آن امپریالیسم و وابستگان محلی اوست؛ وقتی ساواک تیراندازی می‌کند، مسلمان و مارکسیست را با هم می‌کشد. در شکنجه هم همینطور است؛ هردو را شکنجه می‌دهد. در شرایط موجود، بین مسلمانان انقلابی و مارکسیستهای انقلابی یک پیوستگی و تشکل وجود دارد. راستی چرا مارکسیسم مورد توجه ماست؟ بدیهی است مارکسیسم و اسلام همانند نیستند، اما اسلام به طور مشخص به مارکسیسم نزدیکتر است تا به رژیم پهلوی. اسلام و مارکسیسم هردو یک درس را آموزش می‌دهند؛ هردو علیه ستمگری مبارزه می‌کنند، پیامشان یکی است؛ هردو، ستیز، فداکاری و شهادت را توصیه می‌کنند. چه کسی به اسلام نزدیکتر است؟ ویتنامیها که علیه امپریالیسم می‌جنگند، یا شاه که به صهیونیسم کمک می‌کند؟...»^{۵۱}

بخش پنجم جدائی و نفاق

بیانیه تغییر مواضع ایدئولوژیکی

در سال ۱۳۵۴ سازمان مجاهدین خلق ایران، به رغم ضربات مهلک رژیم، به دلیل کارایی سازمانی، شور انقلابی و جسارت و شجاعت افراد آن در ادامه مبارزه مسلحانه با مخوفترین دیکتاتوری پلیسی، مورد توجه و حمایت معنوی و مادی قشر گسترده‌ای از مردم، بخصوص جوانان قرار گرفته بود و همگام با فداییان، به عنوان اپوزیسیون «کوبنده» رژیم شاه شناخته شده بود، ولی به موازات استحکام ساختار تشکیلاتی و قدرت مقاومت، گرایش به مارکسیسم نیز در سازمان پیشرفت کرده بود.

طی سالهای ۵۳-۱۳۵۲ مطالعات اغلب رهبران و کادرهای درجه اول مجاهدین، پیرامون انقلابات کوبا، چین، الجزایر و جنگ ویتنام بود. در همین اوان، کوششهایی به منظور جذب کارگران در کارخانه‌ها انجام گرفت، که موفقیت‌آمیز نبود. از اواسط سال ۱۳۵۲ برخی از رهبران و کادرها به بحث و گفتگو در زمینه ترکیب ایدئولوژی مارکسیسم و تعالیم اسلامی پرداختند. سرانجام در مهرماه ۱۳۵۴ ناگهان، بیانیه‌ای از سوی گروهی از مجاهدین، مبنی بر تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان انتشار یافت. در این بیانیه گفته شده بود: «... پس از چهار سال مبارزه مسلحانه و دو سال بحث و گفتگوی ایدئولوژیکی بدین نتیجه رسیده‌ایم که مارکسیسم تنها فلسفه واقعی انقلابی است [...] در بخش دیگر بیانیه آمده بود:

«... در آغاز گمان می‌کردیم می‌توانیم مارکسیسم و اسلام را ترکیب دهیم و فلسفه جبر تاریخ را بدون ماتریالیسم و دیالکتیک بپذیریم. اینک دریافتیم که چنین پنداری ناممکن است [...] ما، مارکسیسم را انتخاب کردیم زیرا راه درست و واقعی برای رها ساختن طبقه کارگر زیر سطره است. [...] از آنجا که اسلام به دلیل اعتقاد به خدا و نبوت و قیامت نمی‌تواند در ردیف نیروهای بالنده اجتماعی، مبشر پیروزی نهایی زحمتکشان و مستضعفان (کارگر - دهقان) بر نظامات طبقاتی

استثماری بوده و جامعه تولیدی بی‌ظلم و ستم و بی‌طبقات را عملاً برپا سازد، پس اجتماع توحیدی و نفی کامل هرگونه بهره‌کشی و ظلم و ستم، اعتقاد و باور عینی قابل حصول اسلام نیست...»^۱

دستگیری و اعدام سازمان‌دهندگان اصلی و عدول از ایدئولوژی، موجب جدایی در صفوف مجاهدین و اختلاف و دشمنی شدید بین آنها گردید. از آن پس دو سازمان مجاهدین رقیب ایجاد شد، یکی مجاهدین مسلمان، با همان نام و عنوان اصلی و متهم ساختن گروه دیگر مبنی بر تحت کنترل درآوردن سازمان از طریق کودتا یا خونریزی و دیگری مجاهدین مارکسیست، با نام «سازمان مجاهدین خلق ایران». این سازمان در اوایل ۱۳۵۷ به نام بخش مارکسیست لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران شناخته شد، سپس در جریان انقلاب، با گروه‌های مائوئیست ادغام شد و سازمان «پیکار در راه آزادی طبقه کارگر» را تشکیل داد، و به نام «پیکار» شهرت یافت.^۲

گروه دیگر مجاهدین که در زندان به مارکسیسم گرایش پیدا کرده بودند و چندان تمایلی به مائوئیسم نداشتند، پس از آزاد شدن از زندان در جریان انقلاب «سازمان کارگران انقلابی ایران» را تشکیل دادند. چندی بعد نام «راه کارگر» را انتخاب کردند. روزنامه آنها نیز به همین نام بود.

مجاهدین مسلمان، مجاهدین مارکسیست را به خیانت، برادرکشی، مخالفت با اسلام، ضدانقلاب و فرصت‌طلب متهم کردند و گفتند:

«... جای تردید نماند که یک جریان اپورتونیستی خیانت‌آمیز، با داعیه غلیظ چپ‌نمایی، از طریق یک کودتای ضدانقلابی، بر سازمان مجاهدین ایران مسلط گردیده و علیه تمامی خلق و جنبش‌های بخش آن، به سود امپریالیسم موضع گرفته است [....] ماهیت اپورتونیستی تغییرات یاد شده را که سردمداران خائن آن، در مسیر یک قدرت‌طلبی جنون‌آمیز و بیمارگونه، هیچ مسئولیت و ملاک و معیاری را نمی‌شناختند، بیش از پیش فاش و برملا نموده است.»

۱. بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران، ۱۳۵۴.

۲. از رهبران و فعالان سازمان پیکار، این افراد را می‌توان نام برد: روحانی، حق‌شناس، جنبل احمدیان، مرتضی آلاپوش، پوران بازرگان (بیوه حنیف نژاد)، محمد شفیعی‌ها، عمیرض (سپاسی) آشتیانی...

مجاهدین مسلمان، در ردّ نظریه مجاهدین مارکسیست و نیز توجیه ایدئولوژی «توحیدی» خود می‌گویند:

«... آیا جز این است که تشیع سرخ، که همان چهره واقعی اسلام است، پیوسته در پرتو توحید خالصش، راه‌نمای وراثت و رهبری نهایی زمین توسط مستضعفان گردیده (آیه پنجم، سوره قصص) و آنان را به امید «انتظار» این دوران برانگیخته است؟ [...] حال اگر ما، در «توحید» خود سرسخت و استواریم، دیگر چه باک از برچسب «التقاطی» که همان برچسب آریامهری «مارکسیست اسلامی» است...»^۳

جدایی و انشعاب مجاهدین، به طوری که مجاهدین اسلامی ادعا کرده‌اند، ناگهانی و غیرقابل انتظار نبود؛ از اواسط سال ۱۳۵۲، یکی از سه شاخه، به رهبری تقی شهرام، که سال بعد در تنظیم بیانیه جدایی از سازمان نقش کلیدی ایفا کرد، انتقاداتی نسبت به ایدئولوژی سازمان داشت، اما از آنجا که بحثهای بسیار بین این جریان فکری و جناح دیگر رهبری به نتیجه نرسید، به خاطر پرهیز از تفرقه در سازمان هر دو جناح خود را ناگزیر از اتحاد و نکشاندن این جدال به درون گروهها دیدند، ولی شهرام با همکاری بهرام آرام به این توافق واقعی نهاد و هم‌چنان به بحث ایدئولوژیک ادامه داد، که منجر به اعلام مواضع و صدور بیانیه در سال ۱۳۵۴ گردید.

انشعاب و جدایی مجاهدین به نفاق و دشمنی آنها علیه یکدیگر، حتی در درون خانواده‌ها، انجامید؛ برادر از خواهر؛ برادر از برادر و زن را از شوهر جدا کرد. بسیاری از کسانی که به مارکسیسم گرویدند، از افراد مسلمان متعصب و معتقد به اصول توحید بودند؛ مانند روحانی و حق‌شناس که در تیم ایدئولوژی اصلی و اولیه عضویت داشتند و تراکتهای ضد مارکسیستی تهیه و پخش کرده بودند. تقی شهرام، که پس از محکومیت در سال ۱۳۵۰ از زندان گریخت، از یاران صمیمی و نزدیک احمد رضائی بود. جلیل احمدیان، که بعدها در پیکار نقش مهمی ایفا کرد، از خانواده مذهبی بازار، طرفدار مصدق و دوست دوران کودکی و نوجوانی حنیف نژاد بود. پوران بازرگان، اولین زن عضو سازمان مجاهدین و همسر حنیف نژاد، پس از انشعاب به مجاهدین مارکسیست پیوست،

۳. سازمان مجاهدین خلق ایران؛ تحلیل آموزشی بیانیهٔ اپورتونیستهای چپ‌نما، بهار ۱۳۵۸، صفحات ۹، ۲۴ و

در صورتی که برادرش منصور بازرگان همچنان در سازمان مجاهدین مسلمان باقی ماند. زن برادرش فاطمه امینی بازرگان با خودداری از فاش کردن نام یاران مجاهد مسلمان زیر شکنجه به هلاکت رسید. خواهر پوران نیز در جریان نبرد خیابانی در کنار مجاهدین مارکسیست، کشته شد.^۴

علل و موجبات گرایش گروه قابل توجهی از مجاهدین را به مارکسیسم، می‌توان معلول سه عامل به شرح زیر دانست:

۱. سرخوردگی از روش روحانیون مخالف رژیم در ایران، در زمینه پشتیبانی از مجاهدین؛

۲. ناتوانی جذب روشنفکران و تحصیل‌کردگان جدید، طبقه‌ای که گرایش به مذهب نداشت و از مبارزه بی‌ثمر غیرمذهبی‌ها هم ناامید شده بود و نیز شتاب در عضوگیری، بدون توجه به زیربنای فکری و عقیدتی افراد جدید. سازمان مجاهدین خلق در تأیید این موضوع می‌گوید: «... از آنجا که ورود به مرحله جدید نیاز به امکانات گسترده و بیشتری داشت که طبعاً آن شکل عضوگیری در ابعاد محدود نمی‌توانست این خواسته را برآورد کند، لذا در این مرحله سازمان دست به گسترش کلی زد، در نتیجه افراد بالنسبه زیادی در این مقطع به سازمان راه یافتند که طبعاً هماهنگی زیادی با موازین سازمانی نداشتند [...] و بعد از ضربه ۱۳۵۰ مشکلات عدیده‌ای را پیش آورد.»^۵

۳. بحث و گفتگوی مداوم و پایان‌ناپذیر با جناح چپ روشنفکران، فداییان،

۴. از دیگر مجاهدینی که به مارکسیستها پیوستند می‌توان این افراد را نام برد: محمد شفیع‌ها از رهبران «پیکار»، که یکی از برادران وی در سال ۱۳۵۱ به زندان ابد محکوم شد و برادر دیگرش هنگام ساختن بمب دستی و انفجار بمب به هلاکت رسید. صدیقه رضائی، نخستین زن مقتول مجاهدین مارکسیست، خواهر کوچک برادران رضائی بود که در سال ۱۳۵۳ با کمک فدائیان از زندان گریخت و به مارکسیستها پیوست. لیلا زمردیان که در سال ۱۳۵۱ به ۱۵ سال زندان محکوم شده بود، از یک خانواده مذهبی و ثروتمند بازرگان تهرانی بود. در دوران دانشجویی با شریف واقفی ازدواج کرد. لیلا بر اثر جزمیتی که نسبت به سازمان پیدا کرده بود عملیات و رفتار شوهرش را به کادر رهبری گزارش می‌داد. مرتضی آلاپوش نیز از مجاهدینی بود که در سال ۱۳۵۱ پس از محکومیت در دادگاه به مارکسیستها پیوست. حسن آلاپوش و همسرش محبوبه متحدین هر دو در جریان زد و خورد با مأمورین ساواک در مرداد ۱۳۵۵ کشته شدند. حسن آلاپوش برادر مرتضی آلاپوش استاد دانشکده معماری دانشگاه ملی بود.

۵. شرح تأسیس و تاریخچه وقایع سازمان مجاهدین خلق ایران از سال ۱۳۴۴ تا سال ۱۳۵۰، از انتشارات مجاهدین خلق ایران، صفحه ۴۹.

رادیکالهای زندانی، سازمان دانشجویان خارج از کشور، گروههای انقلابی جهان عرب و مهمتر از همه اطاعت کورکورانه از کادر رهبری که به مارکسیسم روی آورده بودند.

هریک از این سه عامل مستلزم بحث و تحلیل زیادی است که در چارچوب این کتاب نمی‌گنجد. گفتنی است که دیگر مبارزان مذهبی که به‌طور مخفی علیه رژیم فعالیت می‌کردند، حاضر به همکاری با مجاهدین نشدند ولی از کمک و یاری به آنها نیز دریغ نمودند؛ مثلاً در جریان محاکمات و نیز محکومیت مجاهدین در دادگاههای نظامی، اقداماتی از سوی چند تن از علما و حوزه علمیه قم در اعتراض به محاکمه و محکومیت مجاهدین صورت گرفت، همچنین در آن جو خفقان، مجالس ختم برای اعدام شدگان از طرف روحانیون برگزار گردید.^۶

چگونگی نارضائی مجاهدین را از روحانیون، از خبری که در روزنامه پیام مجاهد، ارگان نهضت آزادی ایران در خارج از کشور درج شده است، می‌توان استنباط کرد. به نوشته پیام مجاهد، آیت‌الله طالقانی در سلولی که یکی از مجاهدین مارکسیست در آن بوده، زندانی می‌شود. طالقانی در این سلول از مجاهد مارکسیست می‌پرسد: شما چرا با سوابق دینداری خانواده‌تان، خدا و اسلام را از یاد برده‌اید؟

مجاهد می‌گوید: برای اینکه شما روحانیون، ما را در همان هنگامی که به یاری شما نیاز داشتیم رها کردید.

طالقانی جواب می‌دهد: اگر شما را رها کردیم، چرا من در زندان هستم. مجاهد مارکسیست می‌گوید: این درست، ولی مگر چند تن آیت‌الله طالقانی در ایران یافت می‌شود!^۷

هنگامی که مجاهدین از جلب افراد جوان روشنفکر، به نحوی که مورد نظر آنها بود با بن‌بست مواجه شدند و مخالفین مذهبی رژیم نیز به سردی از آنها استقبال کردند، به عناصر چپ غیرمذهبی داخل و خارج از کشور روی آوردند. کنفدراسیون دانشجویان

۶. نگاه کنید به: نامه علمای فارس به آیت‌الله مبلانی در استمداد برای جلوگیری از اعدام مجاهدین. ضمیمه کتاب: گوهرهایی که در تاریکی می‌درخشند، همچنین اعلامیه حوزه علمیه قم (نقل از خبرنامه جبهه ملی، شماره ۵، اسفند ۱۳۵۰). گزارش ساواک زنجان درباره برگزاری مجلس ترحیم به مناسبت اعدام مجاهد سعید محسن (به نقل از گوهرهایی که در تاریکی می‌درخشند، ضمیمه کتاب) همچنین اعلامیه‌های ۵ تیر و ۱ مرداد ۱۳۵۱ حوزه علمیه قم (نقل از شماره ۳ و ۴ پیام مجاهد).

۷. مناظره در زندان، پیام مجاهد، شماره ۴۷ (اردیبهشت خرداد ۱۳۵۶).

ایرانی، کتب و نشریات آنها را چاپ کردند. کشورهایی چون جمهوری دموکراتیک عمان و شورشیان ظفار، با آنها ارتباط برقرار نمودند. رژیم بعث عراق نیز ایستگاه فرستنده رادیو در اختیار آنها گذاشت. فلسطینی‌ها در بیروت، اعم از چپ و راست، از هر نوع کمک و یاری به آنها دریغ نکردند.

مجاهدین سعی کردند به فداییان نیز نزدیکتر شوند، حتی برای ایجاد یک جبهه مشترک برای مبارزه با رژیم شاه با آنها به گفتگو نشستند، ولی در زمینه صدور اعلامیه، به توافق نرسیدند، زیرا فداییان حاضر نشدند عنوان اعلامیه را که با نام «خدا» شروع می‌شد، امضا کنند. از سوی دیگر، فداییان با سیاست ترور مستشاران خارجی توافق نداشتند و معتقد بودند که هدف اصلی آنها باید ترور مقامات دولت باشد. در سایر عملیات نیز، از جنبه تاکتیکی، با مجاهدین اتفاق نظر نداشتند. سرانجام به علت اختلاف نظر ایدئولوژیکی وسیع اسلام - مارکسیسم، نتوانستند جبهه واحد تشکیل دهند.^۸

بیژن جزنی، تئورسین فداییان، در یادداشتهای مخفیانه خود در زندان زیر عنوان: «مارکسیسم اسلامی یا اسلام مارکسیستی»^۹ مجاهدین را به شدت مورد انتقاد قرار داده است. به نوشته جزنی، جنبش ضدامپریالیستی مربوط به دگرترین مذهبی و شیعه نیست، بلکه ناشی از احساس توده‌های جامعه است. در دورانی از تاریخ که علما با قدرتهای خارجی همکاری می‌کردند در بخش دیگری از جهان، غیرمسلمانان، زودتر از مسلمانان علیه امپریالیسم غرب در ستیز بودند. سپس خطاب به مجاهدین می‌گوید:

«... بازار، یک نیروی روبه قهقراست و تنها طبقه کارگر - نه جنبش ملی - موتور واقعی انقلاب در ایران معاصر می‌باشد [...] نیروهای چپ باید با ادامه مبارزه علیه رژیم، توأم با آموزش توده‌ها و تفهیم ماهیت واقعی مذهب، قدرت علما را تضعیف نمایند...»^{۱۰}

• •

از بهار سال ۱۳۵۴ اکثریت مجاهدین به مارکسیسم روی آوردند. معروفترین چهره‌هایی که موضع و ایدئولوژی خود را تغییر ندادند شریف واقفی، یکی از رهبران سه شاخه و دیگری مرتضی صمدیه لباف، از جناح مسلمان سازمان مجاهدین بودند؛ همچنین

8. E.Abrahamian, Radical Islam, p. 154.

۹ و ۱۰. ب. جزنی: اسلام مارکسیستی یا مارکسیسم اسلامی (شهریور ۱۳۶۴ صفحات ۱ تا ۲۷).

جمعی از فعالین و افراد شاخه‌ها در تهران و شهرستانها، در سازمان اصلی باقی ماندند. دو شاخه دیگر که اکثریت داشتند، یعنی آرام و شهرام، با شریف واقفی به مشاجره و مبارزه پرداختند، و به او اولتیماتوم دادند، یا به سلول مشهد برود، یا از کشور خارج شود و یا به منظور بالا بردن دانش سیاسی خود، در کارخانه‌ها کار کند.^{۱۱}

شریف واقفی ظاهراً مشهد را انتخاب کرد، در عین حال به گرد آوردن طرفداران خود پرداخت و همچنین بخشی از سلاحها و مهمات سازمان را به محل دیگری منتقل کرد. خبر اقدامات او، به وسیله لیلا زمردیان، همسر شریف واقفی که اوامر کادر رهبری سازمان را بی‌چون و چرا اطاعت می‌کرد، به آرام و شهرام اطلاع داده شد.

روز ۱۷ اردیبهشت ۱۳۵۴ (۷ می ۱۹۷۵) آرام و شهرام و چند تن از طرفداران آنها، شریف واقفی و صمدیه لباف را ربودند. به دنبال یک زد و خورد کوتاه، شریف واقفی کشته شد، ولی صمدیه لباف، با وجود اینکه با گلوله زخمی شده بود، موفق به فرار گشت. پزشکی که برای درمان او دعوت شده بود، موضوع را به مقامات امنیتی اطلاع داد. لباف دستگیر شد و در دی ماه ۱۳۵۴ تیرباران گردید. شهرام و آرام، جسد شریف واقفی را برای محو آثار هویت او سوزاندند و در یکی از مراکز جمع‌آوری زباله در خارج تهران رها کردند. ولی ساواک، به سرعت جسد را پیدا کرد و از هویت مقتول آگاه شد و از آن بهره‌برداری کرد؛ بدین ترتیب که با کشتن مخالفان دیگر و گذاردن اجساد آنها در بیابانهای تهران، اعلام کرد که مقتولین قربانی منازعات درون‌سازمانی می‌باشند. ساواک در همان اوان، تبلیغات پُرسر و صدایی علیه همه مارکسیستها، بخصوص «مارکسیست‌های اسلامی» به راه انداخت و آنها را به دشمنی علیه یکدیگر برانگیخت.

۱۱. چگونه مجاهد شریف واقفی کشته شد. روزنامه اطلاعات بهمن ۱۳۶۰ (۱۱ ژانویه ۱۹۸۲). اطلاعات

۱۵ اردیبهشت ۱۳۵۸ (۵ می ۱۹۷۹). بررسی درباره مسائل سازمان مجاهدین از آغاز تاکنون،

اطلاعات، ۳۱-۲۹ شهریور ۱۳۵۸.

بخش ششم

مجاهدین در سالهای ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷

از اواسط اردیبهشت ۱۳۵۴ دو سازمان مجاهدین، هریک راه جداگانه‌ای در پیش گرفتند. مارکسیستها، با حفظ آرم سازمان و تغییر علائم و نشانهای گذشته، حذف آیات قرآن و تاریخ پیدایش سازمان و نیز افزودن مشتش گره خورده به نشانه سمبل وابستگی به طبقه کارگر، آرم جدیدی برای خود تهیه کردند. مجاهدین مسلمان را به «خائنان»، «سکتارین» (جدایی طلب) و همکاران بالفعل ساواک متهم نمودند. روزنامه «نشریه» و «جنگل» را به جای مجاهد، به عنوان ارگان سازمان منتشر ساختند. همچنین روزنامه جدیدی به نام «قیام کارگر» هر سه ماه یکبار انتشار دادند.

در زمینه فعالیتهای سازمانی، مارکسیستها توجه بیشتر خود را مصروف به نفوذ در کارخانه‌ها و برپایی اعتصابات کردند. با سازمان آزادیبخش فلسطین (P.L.O)، یاغیان ظفار، جمهوری دموکراتیک یمن، و مارکسیستهای وابسته به کنفدراسیون دانشجویان ایرانی، ارتباط نزدیکی برقرار کردند. افزون بر این، با سازمان فداییان خلق، برای ایجاد جبهه متحد، به مذاکره پرداختند ولی این ابتکار نهایتاً به نتیجه نرسید، بلکه به رویارویی و اتهام متقابل منتهی گردید. فداییان، مجاهدین مارکسیست را به «مائوئیست دگماتیست» و مسلمانان فرصت طلب ضد مارکسیست و مدعیان دروغ پرداز طرفدار طبقه کارگر متهم ساختند.^۱

مجاهدین مارکسیست نیز فداییان را به گروه «لاس زن» با بورژواهای کوچک، مانند جبهه ملی و دیگران و پیرو چه گوارا و منحرف از استراتژی مارکسیسم - لنینیسم متهم ساختند.^۲

اختلافات درونی پس از انشعاب نیز سازمان مجاهدین اسلامی را تضعیف کرد و افراد آن را پراکنده ساخت. افراد کادرهایی که دستگیر نشده بودند، در تهران و

۱. سازمان فدائیان، نشریه ویژه، بحث درون دو سازمان؛ ۱۳۵۵.

۲. سازمان مجاهدین؛ مسئله حاد جنبش ما، همچنین ضمیمه بر مسئله حاد جنبش ما، ۱۳۵۶.

شهرستانها، همچنین محکومین در زندان قصر، که در رأس آنها مسعود رجوی قرار داشت و قویتر از دیگر گروهها بود، برای حفظ سازمان به طور پراکنده به فعالیت پرداختند. مجاهدین اسلامی به افراد خود توصیه می کردند از مجاهدین مارکسیست فاصله بگیرند. آنها، مارکسیستها را در اختیارگیرندگان سازمان از طریق کودتا، دزدیدن نام سازمان، نفاق افکنانی که به سود ساواک عمل می کردند، متهم می نمودند.^۳

تبلیغات علیه مجاهدین مارکسیست، منحصر به مجاهدین اسلامی نبود؛ گروههای اپوزیسیون در خارج از کشور نیز آنها را به باد انتقاد گرفتند. ابوالحسن بنی صدر در پاریس، در رساله ای زیر عنوان «منافقین از دیدگاه ما» نوشت «این رویداد یکبار دیگر ثابت کرد که مسلمانان نباید به مارکسیست ها اعتماد کنند [...] این به اصطلاح مجاهدین مارکسیست نه تنها استالینیست نیستند، بلکه فاشیست می باشند...»^۴

ابراهیم یزدی، از سران نهضت آزادی، چند سال بعد، ضمن تأکید بر اهمیت نقش سازمان مجاهدین در صحنه مبارزات ملی و اسلامی، تغییر رهبری سازمان را از گروه اسلامی به مارکسیست به عنوان خیانت آشکار و ضربه ای غیرقابل جبران بر حرکت اسلامی دانست و نوشت:

«... سازمان مجاهدین خلق، در طی یک دوره از مبارزات ملت ایران، یعنی از سال ۱۳۵۰ به بعد، به دنبال حماسه آفرینیهای مجاهدین اولیه در زندانها و انجام یک سلسله عملیات نظامی، به تدریج به عنوان تنها سازمان مورد اعتماد و قبول مردم و مبارزین مسلمان درآمده بود [...] ظهور سازمان مجاهدین اولیه در صحنه مبارزات ملی و اسلامی ایران موجب جهش و گسترش وسیعی در تمامی ابعاد عقیدتی - سیاسی و نظامی حرکت اسلامی گردید [...] و تغییر رهبری سازمان از یک گروه اسلامی به یک گروه مارکسیست - لنینیست. یعنی مرتد شدن، که یک خیانت و انحراف آشکار و غیرقابل بخشایش بود، ضربه های غیرقابل جبرانی را به حرکت اسلامی وارد ساخت.»^۵

۳. «بررسی درباره مسائل سازمان مجاهدین، از آغاز تا کنون»، روزنامه اطلاعات، ۲۹ شهریور ۱۳۶۰ (۲۰ سپتامبر ۱۹۸۱) و «گامی فراتر در افشای منافقین»، سازمان مجاهدین، ۱۳۵۶، صفحات ۶۱ - ۶۰ (۱۹۷۷).

۴. بنی صدر؛ «مجاهدین از دیدگاه ما»، ۱۹۵۷، صفحات ۱۱۷ - ۱.

۵. دکتر ابراهیم یزدی؛ آخرین فلاشها در آخرین روزها، انتشارات قلم، چاپ پنجم، پاییز ۱۳۶۳، صفحات ۱۲ و ۱۳.

نهضت آزادی ایران در آمریکای شمالی نیز، مجاهدین مارکسیست را مورد انتقاد و سرزنش قرار داد و آنها را متهم به قتل شریف واقفی و صمدیه لباف کرد و از آنها به نام دو شهید واقعی یاد نمود. همچنین یکی از نشریات مجاهدین را تحت عنوان «صد و پنجاه سؤال از یک چریک» تجدید چاپ کرد و در تحلیلی در این زمینه، اقدام مجاهدین مارکسیست را در تغییر دادن نام سازمان، همانند روش آمریکاییها در جنگ با مردم انقلابی ویتنام دانست و گفته بود «آمریکاییها و پنتاگون، برای بی اعتبار کردن ستیزگران انقلابی، «ویت مینه» را که نام واقعی آنهاست، به ویت کنگ تبدیل کرده اند.»^۶

روحانیون و گروههای مذهبی، پس از جدایی و نفاق بین مجاهدین، نظریات گوناگونی ابراز داشتند؛ برخی هر دو دسته را مورد انتقاد و حمله قرار دادند و آنها را «التقاطی» خواندند و حتی اعلام کردند که نباید به کشته شدگان آنها «شهید» اطلاق کرد.^۷ این گونه انتقادات از سوی روحانیون موجب گردید که گروهی از مجاهدین مسلمان به کلی از سازمان کنار بروند. اینان، دستگاه رهبری، بخصوص مسعود رجوی را به باد حمله گرفتند و متهم کردند که سازمان با عملکرد نامناسب از روحانیت فاصله گرفته و در برابر مارکسیسم هشپاری و مراقبت کافی به خرج نداده، همچنین در رابطه با دیگر گروههای اپوزیسیون مذهبی بسیار انعطاف ناپذیر بوده است. رهبری این گروه با لطف الله میثمی بود.^۸ این گروه پس از انقلاب خود را «نهضت مجاهدین مسلمان» نامید.

مجاهدین مسلمان، به رغم مشکلات پی در پی سازمان را حفظ کردند و با عناوین جدید، بیشتر در شهرستانها به مبارزه ادامه دادند. در اصفهان با ایجاد سلولی به نام گروه مهدویون، ضمن پخش اعلامیه‌هایی، به چند پاسگاه پلیس حمله کردند، که در یک مورد دو تن تلفات دادند. در همدان، گروه شیعیان راستین چهار تن از مأموران ساواک را کشتند و به یکی از بانکهای دولتی دستبرد زدند. در تبریز، با نام: فریاد خلق خاموش نشدنی است، در دفتر حزب رستاخیز بمب منفجر کردند. در زنجان با عنوان مجاهدین، به رهبری

۶. نهضت آزادی ایران؛ صد و پنجاه سؤال از یک چریک، ۱۳۵۶، صفحه ۴.

۷. بررسی درباره مسائل سازمان مجاهدین، از آغاز تا کنون، روزنامه اطلاعات، ۲۹ شهریور ۱۳۶۰ (۱۹ سپتامبر ۱۹۸۱).

۸. همان (مهندس میثمی) در محاکمات سال ۱۳۵۱ به دو سال زندان محکوم شد. پس از آزادی در سال ۱۳۵۴ به علت انفجار بمب در خانه تیمی که منجر به قطع یک دست و نابینایی هر دو چشم او شد، دوباره دستگیر و پس از شکنجه‌های شدید به حبس ابد محکوم گردید.

یک سرگرد فراری ارتش، مقامات محلی را به ستوه آوردند، در مشهد، با حفظ نام مجاهدین، در چند ساختمان، از جمله کنسولگری انگلیس، جامعه فرهنگی ایران و آمریکا، بمب منفجر کردند.

مجاهدین مارکسیست از رقیبان خود — مجاهدین مسلمان — فعالیت بودند. در تیرماه ۱۳۵۴ در تهران به یک اقدام ناموفق، ولی پسر و صدا دست زدند و درصدد کشتن یکی از دیپلماتهای ارشد آمریکایی برآمدند. در یک مورد دیگر، طی نبرد خیابانی با پلیس، پنج تن کشته دادند. در مرداد همان سال در یکی از پاسگاههای بزرگ پلیس، در حومه شمال تهران، بمب منفجر کردند و در وسط روز، سه تن آمریکایی کارمند مؤسسه Rockwell International را کشتند. در اعلامیه نظامی شماره ۲۴ مجاهدین که پس از این اقدام انتشار یافت گفته شده بود: «اعدام این سه تن به تلافی صدور احکام اعدامهای اخیر و به نشانه اعتراض به خرید میلیونها دلار جنگ افزار است.»^۹

چند ماه بعد، دولت اعلام کرد که هشت تن «تروریست» مسئول قتل اعضای مؤسسه را کول، اعدام شدند. در بهمن ۱۳۵۴ مجاهدین مارکسیست درصدد برآمدند کنفرانس سرمایه گذاران خارجی را در تهران منفجر کنند ولی بمب زودتر از موعد عمل کرد و حامل آن زخمی شد. در اردیبهشت ۱۳۵۵ بمبی را در راهروی دفتر نمایندگی سیاسی اسرائیل در تهران منفجر کردند. در آبان ۱۳۵۵ در یک زد و خورد شدید دو ساعته، در مرکز شهر تهران با پلیس، که خانه تیمی آنها را محاصره کرده بود، بهرام آرام و دو تن دیگر از رهبران سازمان جان خود را از دست دادند.

تداوم این گونه عملیات از زمان جدایی تا انقلاب سال ۱۳۵۷ برای مجاهدین مسلمان به بهای چهل و دو تن و برای مجاهدین مارکسیست چهل و شش تن کشته تمام شد. بسیاری از این عده، مانند چهل و یک تن مجاهدینی که بین سالهای ۵۴ — ۱۳۵۱ کشته شدند، جوانان تحصیل کرده دانشگاه بودند، و به خانواده های متوسط تعلق داشتند. کیفیت فعالیت و تلفات زنان مجاهد شایان توجه است. به طور کلی، کشته شدگان زنان سازمان مجاهدین مسلمان کمتر بود؛ به بیان دیگر تعداد تلفات زنان مجاهد مسلمان،

۹. سازمان مجاهدین «اعلامیه نظامی شماره ۲۴» ضمیمه شماره ۱ مجاهد، آبان — آذر ۱۳۵۵ (نوامبر —

یک سوم مقتولین زن مجاهدین مارکسیست بود. گذشته از این، زنان سازمان مجاهدین مسلمان مأموریت‌های پیک و ارتباط، خانه‌داری، تبلیغات و نظایر این کارها را به عهده داشتند، در صورتی که زنان سازمان مجاهدین مارکسیست، به عنوان یک عضو مبارز، در زد و خوردهای مسلحانه شرکت کردند و حتی در مواردی رهبر عملیات بودند. بی‌مناسبت نیست که در اینجا از چند تن از این زنان شجاع یاد کنیم:

منیژه اشرف‌زاده کرمانی نخستین زن مجاهدی بود که در مقابل جوخه آتش قرار گرفت. او عملیات گروهی را رهبری می‌نمود که در سال ۱۳۵۴ دو مستشار آمریکایی را ترور کرد.^{۱۰}

فاطمه بهجت تیفنکچی عضو تحریریه قیام کارگر، در نبرد خیابانی با پلیس مجروح شد و قبل از دستگیری با سیانور خود کشتی کرد.^{۱۱}

منیژه بتول افتخاری یکی دیگر از زنان سازمان مجاهدین بود که در چند مرحله عملیات نظامی شرکت کرد و سرانجام، هنگام بمب‌گذاری در محل کنفرانس سرمایه‌گذاران خارجی به هلاکت رسید.^{۱۲}

بی‌مناسبت نیست یادآور شویم که در جریان تحقیق درباره جنبش چریکی ایران، نام همه مقتولین، مجروحین و نیز فعالان سازمانها را به دست نیاورده‌ایم.

بررسی وضع خانواده‌های مجاهدین نیز درخور توجه است: پدران ۳۵ تن از ۶۸ تن مقتولین سازمان مجاهدین خلق مسلمان (بیش از ۵۱ درصد) بازاری هستند. ۵ تن (۷ درصد) با حرفه تخصصی و یا وابسته به خانواده متوسط متجدد، ۷ تن (۱۰ درصد) از طبقه پایین و کارگری می‌باشند.

در مورد مجاهدین مارکسیست، از ۳۵ تن مقتولین که حرفه پدرانشان شناخته شده

۱۰. منیژه از یک خانواده متوسط بود، مادرش به حرفه پزشکی اشتغال داشت. اشرف‌زاده کرمانی، دانشجوی دانشکده علوم اداری و بازرگانی دانشگاه تهران بود که به مجاهدین پیوست. وی در دانشگاه تظاهراتی علیه رژیم ترتیب داد.

۱۱. فاطمه فارغ‌التحصیل دانشگاه تهران بود، در مدرسه دخترانه رفاه تدریس می‌کرد و به یک خانواده مذهبی تعلق داشت. گفتنی است که مجاهدین مسلمان خانم تیفنکچی را از زنان مجاهد سازمان خود منظور کرده‌اند.

۱۲. منیژه بتول افتخاری از یک خانواده متوسط همدانی بود، هنگام تحصیل در دانشگاه پزشکی دانشگاه تهران به مجاهدین پیوست. برادرش عضو مجاهدین مسلمان بود.